



اسرائیل در کجای ایران روی تخم می‌خوابد و جاسوس می‌پرورد؟

«از آغاز حمله اسرائیل به ایران، شبکه جاسوسی رژیم صهیونیستی به شدت در کشور فعال شد؛ نیروهای اطلاعاتی و امنیتی ایرانی طی ۱۲ روز موفق شدند بیش از ۷۰۰ تن از آنان را دستگیر کنند.» (دنیای اقتصاد)

به این ترتیب رژیم فاشیستی ایران در عرض ۱۲ روز ۷۰۰ نفر را

ادامه در صفحه ۵

نقدی بر نوشته‌ای از رفیق صلاح مازوجی

رفیق صلاح مازوجی در سمینار لندن حزب کمونیست ایران که در ۱۳ اسفند ۱۴۰۳ برگزار شد، سخنانی تحت عنوان «نگاهی به مبارزات طبقه کارگر در ایران و چشم انداز آن» ایراد کرد که بعداً در سایت جهان امروز به تاریخ ۲۸ اردیبهشت ۱۴۰۴ منتشر گردید.



مسائل مهمی که در این نوشته کوتاه آمده است، ما را موظف می‌سازد که به آن نگاه انتقادی داشته باشیم.

ادامه در صفحه ۲

تئاتر مکرون زحمتکشان جهان را فریب نخواهد داد

اطلاعه شماره ۱۴

«مکرون در پیامی در شبکه اجتماعی اکس (توییتر سابق) نوشت که تصمیم فرانسه درباره به رسمیت شناختن یک کشور فلسطینی در سپتامبر ۲۰۲۵ در مجمع عمومی سازمان ملل رسماً اعلام خواهد شد.» (بی بی سی - فارسی)



رئیس جمهور فرانسه مکرون در عین حال

اعلام کرد که: «اولویت فوری امروز این است

ادامه در صفحه ۶

مهاجر ستیزی در اوضاع بین‌المللی

پدیده مهاجر و پناهنده مثل تمام پدیده‌های دوران سرمایه‌داری امپریالیستی، یک پدیده بین‌المللی است و حاصل رقابت‌های جهانی ابر کنسرن‌های بین‌المللی بر سر بازار و منطقه نفوذ می‌باشد. سیاست دولت‌ها در کشورهای سرمایه‌داری به روشنی



ذات مهاجر ستیز آن‌ها را می‌نمایاند و ابعاد جهانی این پدیده را با شفافیت نشان می‌دهد.

ادامه در صفحه ۷

کنفرانس مونیخ، ماهیت سوپر ارتجاعی سلطنت طلبان را بر ملا نمود

در روز ۴ مرداد ۱۴۰۴ «همایش همکاری ملی برای نجات ایران» به میزبانی رضا پهلوی در شهر مونیخ برگزار گردید. این کنفرانس مجال و پر خرج وظیفه داشت که طیف سلطنت طلبی را متحد و شرایط گسترش آن را در بین مردم مساعد سازد و به دولت‌های خارجی بفهماند که دارای نیروئی است.

ادامه در صفحه ۱۰

ولی این کنفرانس ماهیت ضد مردمی

علل خشکسالی در جهان و ایران

این نوشته از دو بخش کاملاً متمایز تشکیل شده است:



- ۱- وضعیت آب در جهان و خشکسالی‌های طبیعی
- ۲- تأثیر سیاست طبقاتی بر نوع استفاده از آب و ایجاد خشکسالی

ادامه در صفحه ۱۳

سلاح زنگ زده تروتسکیستی ۱۳

نویسنده: علی رسولی (ف.ک.)

راکوفسکی از کلیه خرابکاری‌ها و خیانت‌های تروتسکی از جمله توصیه تروتسکی به او در زمانی که وی در سال ۱۹۲۴ بعنوان سفیر شوروی در انگلستان انجام وظیفه می‌کرد، پرده برداشت. توصیه تروتسکی چنین بود:



«با سازمان جاسوسی انگلستان ارتباط برقرار کند».

ادامه در صفحه ۱۵

آب، نان، آواز

آب، نان، آواز!

ور فزون تر خواهی از آن

گاه گه پرواز

ور فزون تر خواهی از آن شادی آغاز

ور فزون تر، باز هم خواهی...

بگویم، باز؟

آنچنان بر ما به نان و آب،

اینجا تنگ سالی شد

که کسی در فکر آوازی نخواهد بود

ادامه در صفحه ۱۶

نقدی بر نوشته‌ای از رفیق صلاح مازوجی

انتقادی داشته باشیم.

ایشان در اول گفتار خود مسائل مبهمی را طرح می‌کند، هم می‌گوید و هم نمی‌گوید. در یک دوچهرگی دردناکی فرو رفته است. ایشان در مورد تأثیر شکست انقلاب روسیه در جنبش کارگری ایران چنین می‌نویسد: «این موقعیت محصول شکست‌هایی است که جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر در بیش از ۱۰۰ سال گذشته متحمل شده است. نه فقط شکست انقلاب کارگری اکتبر در روسیه و شکست جنبش کارگری و سوسیالیستی در ایتالیا، اسپانیا، آلمان و ... که آوارشان بر سر طبقه کارگر فرو ریخت، بلکه حتی شکست و فروپاشی سرمایه‌داری دولتی در روسیه و بلوک شرق که از جانب ژورنالیسم بورژوازی به نام سوسیالیسم معرفی می‌شد،...»

شکست انقلاب اکتبر؟؟ خیلی دو پهلوست. انقلاب اکتبر از ۱۷ اکتبر شروع شد و پس از چند هفته دیکتاتوری پرولتاریا در کشور روسیه برپا شده بود. لنین و استالین، طبقه کارگر روسیه و تمام زحمتکشان جهان در سال‌های متمادی این پیروزی را جشن می‌گرفتند. شاید منظور رفیق مازوجی شکست سوسیالیسم بعد از پیروزی انقلاب اکتبر است. در این صورت ایشان باید به روشنی بگوید در چه تاریخی؛ در جریان جنگ داخلی؛ در جریان طرح‌نپ؛ و یا پس از مرگ لنین و در دوران قدرت استالین؟ رفیق مازوجی که به تأثیر شکست پرولتاریا در شوروی اشاره می‌کند حتماً پیش خود تاریخ این شکست را هم می‌داند و تحلیل کرده است. ولی چرا نمی‌گوید؟ از چه واهمه دارد؟ از این که تأثیر شیوه اندیشه منصور حکمت تروتسکیست در تحلیل‌اش هویدا شود؟ ولی یک مارکسیست واقعی از هیچ چیزی هراس ندارد و تحلیل روشن و شفاف خود را ارائه می‌دهد ولی متأسفانه ما چنین شفافی در تحلیل این رفیق

نمی‌بینیم.

در عین حال ایشان از «حتی شکست و فروپاشی سرمایه‌داری دولتی در روسیه» می‌نویسد. این شکست از چه زمانی شروع شد؟ اصلاً معلوم نیست. فقط ابهام آفرینی می‌کند، سردرگمی به وجود می‌آورد.

و یا ایشان در عقب نشینی جنبش طبقاتی طبقه کارگر در سطح جهان از «تغییر مسیر "حزب کمونیست چین" به رشد شتابان سرمایه‌دارانه در این کشور» صحبت به میان آورده است. این دیگر قله دو پهلو صحبت کردن است. آیا منظور ایشان این است که ساختار جامعه چین از سوسیالیسم به سرمایه‌داری تغییر کرد و رشد شتابان سرمایه‌دارانه گرفت یا اساساً جامعه چین به ساختار سوسیالیستی نرسید، سرمایه‌داری ماند و سرمایه‌داری‌اش رشد شتابان گرفت؟؟؟ تروتسکیست‌ها تا زمان مرگ مانوئلسدون چنین طرهاتی می‌گفتند ولی بعد از مرگ مائو که رویزیونیم و بعد امپریالیسم بر جامعه چین حاکم شد، از جامعه سوسیالیستی چین صحبت می‌کنند و از آن دفاع می‌نمایند. بالاخره چه می‌گوئی رفیق مازوجی؟؟؟

شاید در ذهن خواننده این اندیشه تراوش کند که ایشان به طور کلی از تأثیر شکست پرولتاریا در روسیه صحبت کرده است تا اوضاع طبقه کارگر ایران را توضیح دهد. البته این می‌تواند صحیح باشد ولی توضیح عام مسأله به این پر اهمیتی باید حتماً با قید تاریخ وقایع مهم تاریخی باشد تا محتوای تفکر ایشان روشن شود. ولی ایشان با دو پهلو صحبت کردن همه چیز را در تاریکی فرو می‌برد. این یک سبک طبقاتی است که مربوط به پرولتاریا نیست.

ما هم معتقدیم که شکست پرولتاریا از بورژوازی در روسیه، شکست در ادامه ساختمان سوسیالیسم، از زمان حاکمیت خروشچف بعد از کشتن استالین، باعث عقب نشینی و به لحاظ تاریخی، عقب نشینی لحظه‌ای پرولتاریا و اکثریت جنبش‌های توده‌ای گردید. و اکنون پرولتاریا دوباره در حال برخاستن است.

ایشان به درستی بر این نکته تکیه می‌کند که «۴۶ سال است حکومت اسلامی و طبقه سرمایه‌دار ایران تعرض می‌کنند و طبقه کارگر با اعتراضات و اعتصابات گاه‌ا‌گاه پرشکوه از زندگی و بقای خود دفاع می‌کند.» ولی در ادامه جانب دیگر قضیه را چنین برمی‌شمارد: «اما به رغم این شرایط دشوار، طبقه کارگر ایران هیچگاه تسلیم تهاجم دولت و سرمایه‌داران نشده است. بویژه در ۲۰ سال اخیر مبارزات طبقه کارگر ایران یک‌روند رو به رشدی را طی کرده است. به نحوی که در سال‌های اخیر جنبش کارگری ایران بطور میانگین سالانه بیش از ۲۰۰۰ اعتراض و اعتصاب بزرگ و کوچک را تجربه کرده است. طبقه کارگر طی این دو دهه و در دل این جنبش اعتراضی و اعتصابی نسلی از رهبران و فعالان جنبش کارگری را پرورده کرده و به جلو صحنه آورده است. به صدها کمیته کارخانه، کمیته اعتصاب و مجامع عمومی شکل داده که هر کدام به سهم خود در سازمانیابی این اعتراضات و اعتصابات نقش ایفا کرده اند. بدون این رهبران و این میزان از سازمانیابی اعتصابات شکوهمند کارگران در مراکز بزرگ تولیدی و خدماتی قابل تصور نیستند.»

تمام آنچه که رفیق مازوجی در نقل قول دوم به عنوان دستاوردهای طبقه کارگر در مدت حاکمیت رژیم فاشیستی ایران بر می‌شمرد، همه واقعی هستند ولی این دستاوردها نیز فعالیت‌های تدافعی‌اند. همه در چارچوب نظام سرمایه‌داری و معیشتی می‌باشند. فعالیت و اعتراضات طبقه کارگر گسترده شده است و صدها فعال کارگری نیز پرورش یافته‌اند ولی برای خواست‌های معیشتی، رفرمیستی و ماندگاری در همین رژیم سرمایه‌داری. این گسترش است ولی هنوز به معنای رشد طبقه نیست. رشد طبقه آگاهی سوسیالیستی اوست.

ولی در نوشته رفیق مازوجی رشد آگاهی سوسیالیستی طبقه کارگر بکلی نادیده گرفته شده است. طبقه کارگر ایران فقط در حالت تدافعی

آن طور که رفیق مازوجی می‌نماید نماند، به تعرض ایدئولوژیک - سیاسی رو آورد، پایش را از چار چوب نظام سرمایه‌داری بیرون گذاشت و از مبارزه با ساختار سرمایه‌داری و گذار به جامعه‌ای بدون استثمار صحبت کرد، شورای کارگری به وجود آورد که پیش نیاز کنترل کارگری بر تولید در نظام سوسیالیستی است.

ما از خواننده به خاطر نقل قول نسبتاً طولانی زیر عذر می‌خواهیم ولی مجبور هستیم برای روشن شدن درجه رشد آگاهی بخش‌های مهمی از طبقه کارگر که به خواست بیرون رفتن از نظام سرمایه‌داری دست یافته‌اند، نوشته زیر را بیاوریم:

در بیانیه تعدادی از تشکلهای کارگری چنین آمده است:

«در ایران طی بیش از ۴۰ سال شاهد کاهش شدید و مستمر قدرت خرید کارگران و در همان حال انباشت عظیم ثروت و سرمایه‌ی سرمایه‌داران و افزایش نجومی درآمد طبقات دارا به طور کلی بوده‌ایم. علت اصلی این شکاف وسیع و روزافزون طبقاتی، استثمار کار توسط سرمایه است که دستگاه‌های سیاسی، قضایی، اداری و انتظامی نظام سرمایه‌داری آنرا به پیش می‌برند. با توسل به اختناق و سرکوب از ایجاد تشکلهای مستقل کارگری که لازمه دفاع از حقوق کارگران است جلوگیری می‌شود و برای اینکه اعتراضات کارگران کنترل شود، تشکلهای کارگری فرمانبردار و عقیم مانند خانه کارگر، شوراهای اسلامی کار و حضور نمایندگان آنرا در شورای عالی کار پیش‌بینی و جایگزین کرده‌اند تا ضمن به تصویب رساندن تصمیمات ضدکارگری نهاد قدرت، سوپاپ اطمینانی برای آنها باشند. ... ما به تمام کارگران، تشکلهای کارگری و مدافعان منافع طبقه کارگر می‌گوییم که تغییر واقعی و بهبود اساسی زندگی مادی و معنوی آنها در گرو تغییر اساسی روابط اقتصادی- اجتماعی، سیاسی و فرهنگی حاکم است و چنین تغییری را هیچ کس به جای آنها انجام

نخواهد داد. انجام چنین تغییر بزرگی تنها در صورتی امکان پذیر است که میلیون‌ها کارگر، متحد و متشکل شوند. اکنون سرمایه‌داران و زمین‌داران بزرگ و حامیان آنها هم اهرم‌های اقتصادی و قدرت‌های قضایی، قانون‌گذاری و اجرایی یعنی اداری، نظامی، انتظامی و امنیتی را در دست دارند و برای حفظ موقعیت و امتیازات خود و فرودست نگاه داشتن کارگران از آنها بهره می‌گیرند. طبقه کارگر در این نبرد نابرابر چیزی جز عده بزرگ جمعیت خود ندارد. اما عده زیاد هنگامی کارایی دارد که با هدف روشن و درست و به صورت متحدانه و سازمان یافته عمل کند. راه چاره‌ی کارگران اتحاد و تشکل است. ...» (تکیه از ما) (امضاء کنندگان: سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه، سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه، کانون صنفی فرهنگیان اسلامشهر، گروه اتحاد بازنشستگان، کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری، کمیته پیگیری ایجاد تشکلهای کارگری ایران)

این است روند رو به رشد واقعی طبقه کارگر. دقیقاً به خاطر مبارزه بی امان طبقه کارگر در زمینه‌های معیشتی، سیاسی و فرهنگی علیه ناپسانمانی‌های طبقاتی، و فعالیت وقفه ناپذیر جنبش کمونیستی، چنین آگاهی بالایی در طبقه کارگر به وجود آمده است. رشد این آگاهی در شرایط مساعد به گسترش همه جانبه‌تر مبارزات کارگری در دهه‌های گذشته کمک کرده است. در واقع تأثیر متقابل و دیالکتیکی مبارزات معیشتی (دفاعی) از یک جانب و دخالتگری سیاسی در اوضاع عمومی جامعه و رشد آگاهی طبقاتی طبقه کارگر (ایدئولوژیک - سیاسی) از جانب دیگر باعث گردید که طبقه کارگر در جنبش عظیم سال ۱۴۰۱ - ۱۴۰۲ به دستاوردهای بزرگی نائل آید. ولی این جنبش پر قدرت بر اثر سرکوب شدید فاشیستی رژیم و نفوذ شیوه تفکر و ایدئولوژی خرده بورژوازی در درون جنبش کارگری گام به گام در منگنه قرار گرفت و امروزه متأسفانه

اکثر مبارزات کارگری در ایران در قالب خواست‌های معیشتی خود را بروز می‌دهد.

ولی رفیق مازوجی می‌خواهد همان دستاوردهای (دفاعی) را گسترش دهد «اما برای تضمین پیشروی در این زمینه، سازمانیابی طبقه کارگر ایران باید ارتقا پیدا کند. و در حالی از ضرورت ارتقای سازمانیابی طبقه کارگر صحبت می‌کنیم که جنبش این طبقه مهمترین مکانیسم و فرصت را برای تکامل این سازمانیابی فراهم آورده است.»

کارگران برای زنده ماندن مجبور به مبارزه معیشتی هستند، برای پیشبرد مبارزه خود به خودی، خود را هم سازماندهی می‌کنند، مبارزه سیاسی را هم تا حد درگیری با مأمورین رژیم انجام می‌دهند. تا کنون چنین بوده است. آن‌ها در این زمینه خودشان کار خودشان را کرده‌اند و می‌کنند و احتیاجی به رفیق مازوجی و امثال ایشان ندارند. آنچه که احتیاج دارند، آگاهی طبقاتی روز افزون است که فقط با وحدت اراده کل جنبش کمونیستی می‌تواند حاصل آید.

در ادامه ایشان می‌گوید: «در دوره گذار کنونی و تا ایجاد شوراهای کارگری و در راستای شکل دادن به رهبری سراسری لازم است آن بخش از فعالین و پیشروان جنبش کارگری که رابطه ارگانیک و زنده‌ای با کانون‌های مبارزات بخش‌های مختلف طبقه کارگر دارند، در پیوند و همکاری با هم نهادی مانند شورای هماهنگی فعالین بخش‌های مختلف جنبش کارگری را ایجاد کنند و از این طریق تا حدودی خلاء نبود تشکلهای طبقاتی و توده‌ای کارگران را برای رهبری جنبش کارگری پر کنند و گام‌های مؤثری در راستای به هم مرتبط کردن و سراسری کردن اعتصابات کارگری بردارند»

ساده شده نقل قول فوق چنین است. تا زمان ایجاد شوراهای کارگری، فعالین و پیشروان کارگری باید سعی کنند یک شورای هماهنگی برای همه بخش‌های کارگری تشکیل دهند. این خلاء تشکلهای طبقاتی را پر می‌کند و به

سراسری شدن اعتصابات کمک می‌نماید.

باز هم رفیق مازوجی موضع دو پهلوی می‌گیرد. آیا منظور ایشان از فعالین و پیشروان کارگری همان پیشروان کارگری در حال تدافعی است؟ یعنی کارگران فعالی که فقط مبارزات معیشتی را سازماندهی می‌کنند؟ یا منظورشان از پیشروان کارگری کمونیست‌ها و سازمان‌های کمونیستی است؟ کدام؟

اگر منظور ایشان فعالین و پیشروان مبارزات معیشتی است، آن‌ها طبق قانون نظام سرمایه‌داری قادر به ایجاد شورای مستقل سرتاسری فعالین کارگری نخواهند بود. در نتیجه چنین انتظاری از این نوع پیشروان فقط توهم آفرینی می‌کند.

اگر منظور ایشان از پیشروان، کمونیست‌ها و سازمان‌های کمونیستی است، چرا آن‌ها از همان ابتدا برای ایجاد یک شورای سراسری کارگری تلاش نکنند؟ تجربه کارگران هفت تپه، کارگران فلزکار و معلمین زحمتکش و بازنشستگان نشان می‌دهد که کارگران بر عکس روشنفکران، به سادگی تشکل‌پذیر هستند و مزیت شورا را بر تشکلهای دیگر درک می‌کنند.

قرار دادن یک مرحله بینابینی، فقط جنبش کارگری را سردرگم و آماده شکست بعدی می‌کند.

انحراف بزرگ دیگری که در این نقل قول برجسته است این که شورای سراسری فعالین کارگری می‌تواند «تا حدودی خلاء نبود تشکلهای طبقاتی و توده‌ای کارگران را برای رهبری جنبش کارگری پر کنند».

این موضع‌گیری هیچ ربطی با مارکسیسم ندارد. هیچ عاملی نمی‌تواند حتی تا حدودی خلاء تشکلهای طبقاتی (حزب کمونیست سراسری و راستین، شورای سراسری و مستقل کارگری) را پر کند.

ایشان به درستی می‌گوید: «در اوضاع کنونی ایران، جنبش اعتصابی و جاری کارگران و تداوم جنبش‌های اعتراضی، فرصت مناسبی را برای نیروهای جنبش

کمونیستی فراهم آورده است.» بسیار عالی و درست. خوب، حال باید چکار کرد؟

راه حل ایشان: «با اهمیت دادن به این جنبش واقعی و یاری رساندن به رفع موانع و معضلاتی که سر راه آن وجود دارد، بتوانند بر جدایی چپ اجتماعی موجود در جامعه و در جنبش‌های اعتراضی از سوسیالیست‌های متحزب غلبه کنند و پیش شرط‌های تأمین یک رهبری سیاسی سراسری با راهبرد سوسیالیستی را فراهم آورند. برای فائق آمدن بر پراکندگی جنبش چپ و کمونیستی هم راه حل اجتماعی است، باید جنبش اجتماعی طبقه کارگر و سوسیالیست‌های این طبقه را از موقعیت دفاعی خارج کرد و در موقعیت تعرضی قرار دهیم. در این دوره بر تحول پاسخ‌ها و عمل مشترک فعالین و رهبران آن نیروی چپ اجتماعی، و کمونیست‌های متحزب به معضلات سر راه جنبش کارگری و توده‌ای جاری، کلید به هم رسیدن و تلاقی این دو بخش جنبش چپ رادیکال و سوسیالیستی است.»

در این صورت باید بتوان چپ‌های غیر متشکل و سازمان‌های کمونیستی را به هم نزدیک کرد. چگونه؟ ایشان می‌گویند باید جنبش طبقه کارگر و کمونیستی را از حال دفاعی خارج کرد. چگونه؟ باز هم ایشان می‌گویند در جریان پاسخ‌ها و عمل مشترک فعالین و رهبران این جنبش‌ها.

در واقع حزب کمونیست ایران دوباره راه حل معضلات این جنبش را در اتحاد عمل نیروهای چپ و کمونیست می‌بیند. این همان سیاستی است که سه بار به ایجاد شورای چپ و کمونیست انجامید و هر سه بار شکست خورد. نه تنها به انسجام این نیروها کمک نکرد بلکه در پروسه پراکندگی‌اش بسیاری از نیروهای فعال را نیز پاسیو کرد.

اگر تمام سازمان‌های جنبش کمونیستی، همان طور که در حالت پراکندگی هستند، بتوانند واقعاً در درون طبقه کارگر نفوذ کنند و کارگری شوند، انشعاب در جنبش کارگری بیداد خواهد کرد. جنبش

کارگری به اندازه تعداد سازمان‌ها و گروه‌های جنبش کمونیستی منشعب خواهد شد. همه چیز پراکنده‌تر از این که هست خواهد گردید. زیرا سازمان‌های جنبش کمونیستی به این دلیل پراکنده و دور از هم هستند که با هم اختلاف خط مشی‌ای دارند و وقتی این اختلاف در جنبش کارگری پیاده شود، آن را منشعب و پراکنده می‌کند.

این ره که تو می‌روی به هیچستان است. راه چیست؟ در درجه اول قبول این واقعیت که هر تغییر مثبت کوچک، متوسط، بزرگ و اساسی در جنبش کارگری و اجتماعی ایران محتاج به وحدت اراده است. بدون وحدت اراده کوچکترین گام مثبت پایداری نمی‌توان به جلو برداشت. این واقعیت را پراکندگی تا کنونی جنبش کارگری و اجتماعی ایران مهر می‌زند. این جنبش به این علت تا کنون پراکنده است که وحدت اراده در آن وجود ندارد.

وحدت اراده در جنبش‌های مترقی در ایران چگونه حاصل می‌گردد؟ وقتی در جنبش کمونیستی ایران وحدت اراده وجود داشته باشد. در نتیجه تلاش و مبارزه برای ایجاد وحدت اراده در جنبش کمونیستی ایران، کلید حل کلیه مسائل و معضلات جامعه ایران و انقلاب در پیش است. لذا مربوط به فردا نیست بلکه امروز و در این لحظه است.

نقش «حزب کمونیست ایران» در ایجاد وحدت اراده در جنبش کمونیستی ایران: اگر «حزب کمونیست ایران» واقعاً خود را آن حزبی می‌داند که مسئول هدایت کل طبقه کارگر ایران است، در آن صورت اکثر سازمان‌ها و احزاب کمونیست باید خود را منحل کنند و به طور فردی به حزب کمونیست ایران بپیوندند. و اگر چنین پروسه‌ای صورت نگیرد که نخواهد گرفت، «حزب کمونیست ایران» اتحاد عمل سازمان‌ها را در جنبش اجتماعی و طبقاتی پیشنهاد می‌کند، همان طور که در این نوشته پیشنهاد کرده است. در این صورت حزب کمونیست ایران مجبور است به هر ترتیبی که شده جلوی ایجاد یک حزب راستین کمونیست

سراسری ایران را بگیرد. در آن صورت این حزب نقش بازدارند و ارتجاعی ایفا خواهد کرد. در ایجاد وحدت اراده که سمبل آن «حزب کمونیست راستین و سراسری ایران» است اخلاص خواهد کرد. یا این که «حزب کمونیست ایران» خود را یکی از سازمان‌های جنبش کمونیستی ایران می‌داند، مثل سازمان اقلیت، حزب رنجبران، حزب کمونیست ایران (م. ل. م.) و...

در این صورت در پروسه ایجاد حزب کمونیست راستین و سراسری ایران شرکت خواهد کرد و نیروی تقریباً خوبی در ایجاد وحدت اراده خواهد بود. در این مورد هم رفیق مازوجی روشن سخن نمی‌گوید ولی طرح او مبنی بر اتحاد عمل چپ و کمونیست، روشن می‌کند که رفیق صلاح حزب خود را حزب واقعی کمونیست ایران می‌داند که باید سر تا سری شود.

اگر چنین است که ما مطمئن نیستیم که چنین است، آن وقت برای ایجاد حزب کمونیست راستین و سراسری ایران، یعنی ایجاد وحدت اراده، کل جنبش کمونیستی در مقابل «حزب کمونیست ایران» شاخه رفیق مازوجی قرار خواهد گرفت.

ما (نظم کمونیستی) در چندین شماره کمون (نشریه نظم کمونیستی) به طور دقیق پروسه ایجاد حزب و کارگری شدن جنبش کمونیستی ایران و راه حل عملی آن را نشان داده‌ایم.

انقلاب امر توده‌های میلیونی کار و زحمت است

اسرائیل در کجای ایران روی تخم می‌خواهد و جاسوس می‌پرورد

۷۰۰ نفر را دستگیر کرده و در همان ۱۲ روز برایش مشخص شده است که همه این‌ها جاسوس اسرائیل هستند. معمولاً جاسوس‌ها انسان‌های نخبه و کارآمدی هستند. دارای تجارب بسیار در زمینه غافلگیری و فرار می‌باشند. آن‌ها دوره دیده‌اند. لذا به این آسانی در عرض چند روز به شغل شریف خود

اعتراف نمی‌کنند.

فراجا در ۲۱ مرداد ۱۴۰۴ خبر از دستگیری‌های گسترده‌تر دیگری می‌دهد: «در جنگ ۱۲ روزه ۲۱ هزار مظنون را دستگیر کرده و «توطئه» یک تجمع را در تهران خنثی کرده‌اند.»

حمله اسرائیل که در سه نوبت و با اهداف دقیق استراتژیک - تاکتیکی انجام گرفت، محل استقرار موشک‌های ایران را بخشاً نابود کرد، پدافند هوایی ایران را مورد حمله قرار داد و بعد با چندین تهاجم سعی کرد مراکز هسته‌ای ایران را نابود کند. به لحاظ سایبری نیز توانست رابطه فرماندهی و مراکز مختلف ایران را دچار اشکال جدی نماید.

دولت ایران که در مقابل چنین حمله همه جانبه و هدفمندی غافلگیر شده بود، عدم کارآئی خود در مقابل اسرائیل را با تهاجم به مردم و ایجاد رعب و وحشت اتهام جاسوسی به افراد ناراضی جبران نمود. در کل کشور جو امنیتی شدید ایجاد کرد و ۷۰۰ نفر را در همان روزهای جنگ و پس از آن و امروز جمعاً ۲۱ هزار نفر را نیز دستگیر نموده است.

سازمان جاسوسی و ضد جاسوسی اسرائیل در ایران جاسوس پرورش نمی‌دهد که بداند یک سبزی فروش یا میوه فروش یا یک فروشگاه زنجیره‌ای با یک کیلو خیار چقدر سر مردم را کلاه می‌گذارد. اسرائیل می‌خواهد از طریق جاسوس‌های خود به اهداف استراتژیک - تاکتیکی رژیم ایران در ساختن سانتریفورها و علل بالا بردن درصد غنی سازی، مقدار اورانیوم غنی شده، تعداد موشک‌های میان برد و یا دور برد، محل آن‌ها، فناوری‌هایی که رژیم در اختیار دارد، تأسیسات اتمی ایران، محل آن‌ها، سوخت و ساز درونی آن‌ها، پی ببرد. حتی ممکن است اسرائیل علاقه‌مندی خاصی داشته باشد که صنایع ایران چگونه در کشور گسترده شده است و با چه ظرفیتی کار می‌کند. شاید علاقمند باشد که وضعیت یک کارخانه مشخص را نیز بداند و برای آن جاسوس پرورش دهد ولی این جاسوس را از کارگران و زحمتکشان آن کارخانه انتخاب نمی‌کند.

زیرا امکان آن‌ها در بدست آوردن اطلاعات همه جانبه از کارخانه اندک است و به دلیل تعلقات طبقاتی خود کمتر به این چنین دسیسه بازی‌هایی وارد می‌شوند. اسرائیل در این کارخانه از سرکارگر جاسوس می‌سازد یعنی از نماینده بورژوازی در بین کارگران جاسوس تربیت می‌کند.

رئیس پلیس امنیت اقتصادی فراجا می‌گوید: «کارآگاهان پلیس در ۴۸ ساعت گذشته موفق به کشف ۱۰۷۳ دستگاه ریزپرنده و هزار دستگاه بی‌سیم از یک خودرو شدند.»

دولت مردان رژیم اعتراف می‌کنند که این ریزپرنده‌ها در داخل ایران مونتاژ شده‌اند. اسرائیل آن‌ها را با کمک جاسوسان خود که در گمرک و مرزها مستقر و آدم‌های مقام داری نیز هستند، وارد می‌کند، به مکان‌های مشخصی می‌فرستد، آدم‌های دوره دیده و تحصیل کرده‌ای آن‌ها را مونتاژ می‌کنند و در موقع معینی توسط متخصصین دیگر آن‌ها را به کار می‌اندازند. در عین حال اسرائیل بدون داشتن جاسوس‌هایی در بدنه و رأس دولت جمهوری اسلامی ایران قادر به چنین عملیات گسترده‌ای برای مدت طولانی نیست.

در نتیجه اسرائیل در بین زحمتکشان ایرانی و غیر ایرانی، در بین خرده بورژوازی فقیر و میان حال ایران برای پرورش جاسوس تخم نمی‌گذارد بلکه بین اعضای دولت از بالا تا پائین و بین قشر متخصص بورژوازی در بدنه جامعه و خرده بورژوازی مرفه، روی تخم می‌خوابد. در بیانیه چهار تشکل کارگری نیز این مفهوم مستتر می‌باشد. در بیانیه چنین آمده است: «اینکه کارگران زحمتکش افغان را به جاسوسی برای موساد متهم می‌کنند، نه تنها مضحک، بلکه بی‌شرمانه است. اگر قرار است از نفوذ جاسوسان سخن گفته شود، بهتر است نگاهی به درون ساختار حاکمیت بیندازند که مراکز حساس آن سال‌هاست محل نفوذ و فساد شده است.» (سندیکای کارگران نیشکر هفت‌تپه، کارگران بازنشسته خوزستان، کمیته هماهنگی

برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری و گروه اتحاد بازنشستگان)

سازمان جاسوسی اسرائیل و اروپایی در ایران بسیار گسترده و در بدنه جامعه و دولت حضور دارد. مثلاً علی رضا اکبری معاون پیشین وزیر دفاع و مشاور علی شمخانی برای سالهای طولانی جاسوس بریتانیا بود و اعدام شد.

در مورد شبی که موشکهای اسرائیل به نظامیان ایران حمله ور شد، فیاض زاهد، عضو شورای اطلاع رسانی دولت، گفت: «۹ نفر در ستاد مشترک جلسه داشتند و یکی از آنها تأخیر داشته تا پس از حضورش عملیات آغاز شود.» درست در لحظه این غیبت، ستاد مشترک مورد حمله موشکی اسرائیل قرار گرفت. آن یک نفر غایب چه کسی بود؟ کارگر افغانستانی و یا کولبر ایرانی و یا کارگر معدن گلستان نبود، بلکه عضو ستاد مشترک بود.

دولت ایران قادر به مقابله واقعی با این سازمان خوب سازمانده شده نیست زیرا اعضای این سازمان مخوف جاسوسی از بالا تا پائین همدیگر را حفظ می کنند.

لذا دولت ددمنش ایران برای پوشاندن این ضعف و زیونی، عدهای از زحمتکشان ایرانی و غیر ایرانی به ویژه افغانستانی و مردم عادی و در اپوزیسیون را دستگیر می کند و فریاد می زند که ۷۰۰ جاسوس اسرائیلی را دستگیر کرده است. شاید در بین دستگیر شدگان تعدادی هم به طور واقعی جاسوس باشند و یا نا دانسته محموله هایی را برای اسرائیل در خاک ایران حمل کرده باشند. ولی سیاست رژیم در این مورد سرکوب جنبش انقلابی ایران، بدنام کردن مهاجران افغانستانی و ایجاد بهانه برای بیرون کردن آنهاست. این سیاست دقیقاً به نفع اسرائیل و آمریکا تمام می شود. آنها نیز می خواهند مردم ایران سرکوب شوند و موج مبارزه علیه سرمایه داری منکوب گردد. رژیم آدمکش ایران فقط در ماه مه ۱۵۲ نفر را اعدام کرده است. این برای دولت خون آشام ایران کافی نیست. جنگ اسرائیل و ایران بهانه دستگیری بیشتر، شکنجه بیشتر و اعدام بیشتر مردم را

برای رژیم فاشیستی ایران مهیا کرده است.

زنده باد
انترناسیونالیسم پرولتاریائی

تأثیر مکرون زحمتکشان جهان را فریب نخواهد داد

اطلاعیه شماره ۱۴

که این است که جنگ در غزه متوقف شود و جان غیرنظامیان نجات یابد.» (همانجا)

نقل قول دوم مکرون یک حرفی دغلکارانه ایست که همه کشورهای سرمایه داری در مورد مردم غزه خود را پشت آن می پوشانند. از ترامپ فاشیست تا شی جین پینگ امپریالیست تا پوتین جنگ طلب، تا فاشیستهای آلمانی همه و همه نظاره گری خود را در نسل کشی مردم غزه توسط اسرائیل، پشت این نقاب پنهان کرده اند.

برای درک بهتر موضع اول مکرون در شناسایی یک کشور فلسطینی باید وضعیت حال مردم غزه را بررسی کرد:

اکنون دوماه است که با فشار آمریکا و اسرائیل سازمان هراس انگیزی به نام «بنیاد بشر دوستانه غزه» برای «توزیع غذا» در بین مردم غزه تأسیس شده است. این بنیاد ایزاریست برای کشتار مردم گرسنه و تشنه غزه. هرگاه این بنیاد مردم را برای گرفتن مواد غذایی در محلی جمع می کند، بمبهای اسرائیل بر سر مردم فرود می آید و جان صدها تن را می گیرد. یکی از افراد این بنیاد که از آن استعفا داده و جدا شده است چنین می گوید: «هرگز شاهد چنین بی رحمی بی هدف و بی ملاحظه علیه غیرنظامیان نبوده است.» (بی بی سی - فارسی) حزب مارکسیستی - لنینیستی آلمان MLPD در اطلاعیه ای اعلام کرده است که در عرض ۷۲ ساعت ۲۱ کودک غزه ای بر اثر گرسنگی و تشنگی جان خود را از دست داده اند.

امروز غزه یکی از وحشتناکترین فجایع انسانی را که آمریکا و اسرائیل آن را سازمان داده اند، از سر می گذرانند. تا

کنون بیش از ۶۰ هزار از مردم این خطه کشته شده اند که ۱۸ هزار نفر آن را کودکان تشکیل می دهند. کل منطقه به ویرانه تبدیل شده و هر روز صدها نفر از گرسنگی و تشنگی جان خود را از دست می دهند.

مسأله غزه و نجات مردم از این فاجعه انسانی مسأله فردا نیست، مسأله امروز است. امروز آن ها از گرسنگی می میرند. فردا خیلی از آن ها از گرسنگی مرده اند. امروز باید کاری کرد.

اکثریت مردم جهان چشمهای نگران خود را به غزه دوخته اند، هر روز هزاران اعتصاب و تظاهرات علیه جنایات اسرائیل و نجات مردم غزه انجام می شود بر این زمینه درگیری های خیابانی بسیاری بین مردم و پلیس ارتجاعی کشورها رخ می دهد



درست در چنین شرایطی که نجات مردم غزه از این فاجعه انسانی عمل مشخص امروز دولت ها را می طلبد، در شرایطی که آمریکا و اسرائیل هر روز بمب بر سر مردم گرسنه می ریزند، در شرایطی که اسرائیل تحت فشار خرد کننده مردم جهان قرار گرفته است، در این شرایط جناب آقای مکرون رئیس جمهور فرانسه پا به میدان می گذارد و سعی می کند نگاه های نگران مردم و کشورها را از غزه به سوی خود معطوف دارد. گرد و خاک به پا می کند. مسأله به رسمیت شناختن غزه در سازمان ملل را به مسأله درجه اول جهانی تبدیل می نماید. و دقیقاً این به اسرائیل و آمریکا فرصت بیشتر را در امحاء مردم فلسطین می دهد.

خوب، فرض کنیم که آقای مکرون این مسأله را در سپتامبر ۲۰۲۵ به سازمان ملل برد. چه تغییری در شرایط غزه به وجود می آید؟ هیچ. فرض کنیم که سازمان ملل آن را تصویب کرد. چه تغییری در وضعیت اسفناک مردم غزه

مهاجر ستیزی در اوضاع بین‌المللی

نشان می‌دهد.

مهاجر ستیزی اساساً بر دو پایه استوار است:

۱- بحران عمومی سرمایه مالی و صنعتی در سطح بین‌المللی و

۲- مبارزه طبقاتی در خدمت تحکیم دولت‌های سرمایه‌داری در سطح ملی.

ما برای روشنی بخشیدن به وضعیت اسفناک و درد آور مهاجران و پناهندگان به ویژه مهاجران و پناهندگان افغانستانی سعی خواهیم کرد در این نوشته دو زمینه فوق را تحلیل کنیم:

۱- بحران عمومی سرمایه مالی و صنعتی در سطح بین‌المللی.

در سال ۲۰۰۱ Unctad به سازمان ملل متحد چنین گزارش می‌دهد: در سطح بین‌المللی «۶۵۰۰۰ کنسرن چند ملیتی با ۸۵۰۰۰۰ شرکت بین‌المللی دختر وجود دارد.» این کنسرن‌ها در روند زندگی همدیگر را بلعیدند، در هم ادغام شدند و نهایتاً ۵۰۰ ابر کنسرن جهانی پا به میدان گذاشته است که مجموعاً دارای حدود ۱ میلیون شرکت دختر می‌باشند.

۳۰۰ عدد از ۵۰۰ شرکت انحصاری جهانی در سال ۲۰۰۰ حدود ۲۵ درصد از ۲۰ هزار میلیارد دلار کل سهام دارایی‌های تولیدی جهان را تحت کنترل داشتند. در امروز ۵۰۰ ابر کنسرن بین‌المللی بیش از ۸۵ درصد سرمایه جهانی را تحت کنترل دارند. این روند تحت قانونمندی‌هایی پیش رفته است که مارکس با ژرف اندیشی آن‌ها را کشف کرده است: ۱- انباشت سرمایه، ۲- مرکز گرایی و ۳- گرایش به بین‌المللی شدن.

سرمایه‌ای که در سال ۲۰۲۳ در این کنسرن‌ها انباشت شده است به ۱۲۸ هزار میلیارد دلار بالغ می‌گردد که نرخ رشد آن نسبت به سال ۲۰۲۲ حدود ۱۲،۵ درصد است.

برخی از این شرکت‌ها ضرر داده‌اند مثل شرکت‌های آمریکایی و برخی از استثمار

به وجود می‌آید؟ هیچ. تا کنون سازمان ملل چندین قطع‌نامه در پشتیبانی از مردم غزه صادر کرده است. چه فایده‌ای به حال مردم غزه داشته است؟؟ هیچ.

آنچه به مردم غزه کمک می‌کند، کشتی‌های پر از مواد غذایی فرانسوی خواهد بود که با بمب افکن‌های فرانسوی پشتیبانی شود و با قدرت محاصره اسرائیلی‌ها را بشکند. این کمک می‌کند. اگر آقای مکرون صداقت دارد باید چنین کند. فقط در چنین حالتی است که راه‌های کمک رسانی به مردم غزه باز می‌شود. ولی آقای مکرون مثل همه نمایندگان سرمایه‌داری به ویژه امپریالیستی نا صادق و دغلکار است. سرنشینان کشتی مادلین صادق بودند و واقعاً می‌خواستند محاصره مردم غزه را درهم بشکنند. مکرون چنین صداقتی ندارد.

مکرون می‌داند که تمام دولت‌های اروپایی منجمله دولت خودش به علت نظارمگری بر جنایات اسرائیل در غزه مورد نفرت مردم جهان هستند، می‌خواهد از این نفرت بکاهد، می‌خواهد محبوب مردم شود، می‌خواهد ظاهراً به لحاظ سیاسی از دولتمردان راستگرا و بعضاً فاشیست آلمانی فاصله بگیرد و جاپای خود را در کشورهای عربی و خاورمیانه باز کند. این آن هدف واقعی است که مکرون دنبال می‌کند. در این هدف مردم غزه هیچ جایی ندارند. همه‌اش حرافی و دغلکاری‌ست. تئاتر مکرون زحمتکشان جهان را فریب نخواهد داد.

سرمایه‌داری امپریالیستی جهان را بر مبنای خصلت استثمارگرانه و چپاول‌گرانه‌اش به صورت ویرانه‌ی کنونی درآورده است. تغییرات مثبت به نفع طبقات استثمار شده و ستم دیده را نه سرمایه‌داری، بلکه نوسازی درونی جنبش کمونیستی شکل خواهد داد. در پروسه ایجاد احزاب کمونیست در کشورهای مختلف و ایجاد یک انترناسیونال کمونیستی مقتدر این روند آغاز می‌گردد.

طبقه کارگر سودهای عظیمی به جیب زده‌اند مثل اکثر شرکت‌های چینی و روسی

ثروت انباشت شده در ۵۰۰ کنسرن بین‌المللی آن چنان عظیم است که حتی تمام صنایع جهان قادر به جذب آن نیستند. بخش نه چندان اندک آن راکد مانده است و قادر به سودآوری که حیات سرمایه‌داری بدان وابسته است، نیست. برای ایجاد تحرک در سرمایه انباشت شده باید بازار فروش به دست آورد. برای به دست آوردن بازار فروش باید بازار دیگران را تصاحب کرد. برای تصاحب بازار دیگر کشورها باید به جنگ متوصل شد.

از ابتدای ظهور سرمایه‌داری تا کنون کشورهای سرمایه‌داری ده‌ها هزار جنگ کوچک و بزرگ راه انداخته‌اند که بزرگترین آن‌ها جنگ‌های جهانی اول و دوم بود.

کشورهای امپریالیستی به کشورهای ضعیف تهاجم می‌کنند، زیرساخت‌های آن‌ها را نابود می‌سازند و سعی می‌کنند آن‌ها را از حیطه قدرت یک کشور ثالث به حیطه قدرت خود درآورند. و یا اگر این کشورها مستقل هستند، استقلال‌شان را نابود سازند. مثل تهاجم آمریکا به عراق، به لیبی، به تونس و تکه تکه کردن یوگسلاوی. امپریالیست‌ها در این روند از مخرب‌ترین سلاح‌های خود برای آزمایش استفاده می‌کنند. مثلاً آمریکا در فلوجا، یکی از شهرهای عراق، بمب فسفوری منفجر کرد که در این جریان ده‌ها هزار نفر جان خود را از دست دادند و محیط زیست مردم منطقه برای ده‌ها سال ناسالم و مرگ آور گردید. آمریکا در تهاجم به عراق حدود ۱،۲ میلیون انسان را از زندگی ساقط کرد.

ناتو در یوگسلاوی سابق از بمب اوران (Uran) استفاده کرد. این بمب علاوه بر ویرانی‌های وسیعی که به بار می‌آورد، دارای تشعشعات رایو اکتیو نیز می‌باشد. انفجار این بمب‌ها باعث کوچ اجباری مردمی شده است که نمی‌خواستند فגיע و با دردهای طولانی مدت و طاقت فرسا

بمیرند.

این فجایع انسانی و زیست محیطی ساکنین آن مناطق را مجبور به فرار و کوچ می‌کند، برخی از این مردم به کشور هائی پناهنده می‌شوند که کشورشان را نابود کرده است. مثلاً ۷۰ هزار افغانستانی پس از تهاجم آمریکا به افغانستان و فرار از این کشور به آمریکا پناهنده شده‌اند.

آمریکا با کمک اروپا در سوریه جنگ راه انداخت که ناشی از آن هزاران نفر و زیرساخت‌های این کشور نابود شدند. اکنون هزاران سوری‌ای در کشورهای اروپائی و آمریکا پناهنده شده‌اند. ناتو و روسیه در اوکراین در حال جنگ هستند. اوکراین به مخروبه تبدیل گشته و ده‌ها هزار اوکراینی راهی اروپا و آمریکا شده‌اند.

به طور واقعی علت مهاجرت، تهاجم امپریالیستی به کشورهای است که از آنجا مردم فرار می‌کنند.

کشورهای غربی که مهاجرین وارد آن‌ها می‌شوند، با وجود احتیاج به نیروی کار متخصص ولی در بیکاری گسترش‌یابنده مزمنی به سر می‌برند. برخی از مهاجرین متخصص هستند، آن‌ها می‌توانند زندگی خود را قدری سر و سامان بدهند ولی اکثریت به حاشیه رانده می‌شوند، زیرا به بحران بیکاری دامن می‌زنند. دولت این کشورها تنها راه آسان را در بیرون کردن این پناهندگان یافته‌اند.

«اداره مهاجرت و گمرک آمریکا (ICE) گزارش داده بود که در سال ۲۰۲۳ بیش از ۱۷۰ هزار نفر از مهاجران غیرقانونی یعنی به طور متوسط حدود ۴۶۷ نفر در روز بازداشت شده‌اند.» (DW) در عین حال «لغو اقامت قانونی ۵۰۰ هزار مهاجر در آمریکا؛ دولت ترامپ برای شهروندان چهار کشور ۳۰ روز فرصت ترک خاک داد» (اویرونیز)

دولت انگلستان در سال ۲۰۲۴ بیش از ۸۲۰۰ پناهنده را اخراج نمود. این تعداد ۲۸ درصد بیش از سال ۲۰۲۳ بوده است. دولت آلمان در سال ۲۰۲۴ بیش از ۲۰۰۸۴

پناهجو را اخراج کرد.

دولت ترکیه نیز در سال ۲۰۲۴ حدود ۱۴۰۰۰ پناهنده را از کشور اخراج کرد. (هوش مصنوعی) اما ۱۱۴۰۸۳ پناهنده سوری‌ای «داوطلبانه» به کشورشان باز گردانده شدند. داده‌های فوق نمونه‌هایی از سیاست کلی سرمایه‌داری جهانی نسبت به پناهجویان است.

۲- مبارزه طبقاتی در خدمت تحکیم دولت‌های سرمایه‌داری در سطح ملی

در بطن مجموعه این روند، تضاد طبقاتی آشتی‌ناپذیری نهفته است. تضاد کار و سرمایه. سرمایه‌داری کشور «الف» برای در آوردن کشور «ب» از زیر سلطه کشور «ج» و تسلط بر آن، به کشور «ب» حمله می‌کند. دولت امپریالیستی مهاجم بعد از تهاجم با هزینه سنگین تحمیلی بر کشور شکست خورده زیر ساخت‌های آن را دوباره می‌سازد و نفع هنگفتی نصیب خود می‌کند. حال کشور مهاجم مصمم است از استثمار طبقه کارگر کشور شکست خورده به سودهای هنگفتی نایل آید ولی بخشی از زحمتکشان این کشور راهی کشور خودش شده است. کشور فاتح، زحمتکشان کشور مغلوب را اخراج می‌کند تا آن‌ها به کشورشان برگردند و با پول بسیار کمتری همان را تولید کنند که در کشور فاتح با هزینه بسیار بالاتری می‌توانستند تولید کنند. همین مختصر نشان می‌دهد که پناهنده ستیزی در ذات طبقاتی و سلطه‌گری سرمایه‌داری نهفته است.

با این مقدمه سعی می‌کنیم به مسأله افغانستانی‌های مهاجر و پناهنده و افغانستانی ستیزی جهانی و ملی برخورد کنیم.

حکومت طالبان همچون دولت فاشیستی ایران یکی از درندترین، خونخوارترین و به لحاظ تاریخی عقب‌ماندترین دولت‌های جهان است. مذهب طالبانی که دست ساخته امپریالیسم آمریکا در پاکستان است، این دولت را به خرافاتی‌ترین و زن‌ستیزترین دولت جهان تبدیل کرده است. لذا افغانستانی‌هایی که از این کشور فرار می‌کنند اکثراً در خطر مرگ و قحطی هستند. بدین جهت رجعت اجباری آن‌ها به افغانستان مساوی با مرگ و گرسنگی و بی‌خانمانی

برای آن‌هاست.

افغانستان کشوری‌ست با منابع زیر زمینی بسیار غنی. به ویژه دارای عناصر کمیابی مثل لیتیوم. چین با دولت افغانستان در جریان امضای قراردادهائی‌ست که بتواند بر معادن عناصر کمیاب این کشور حاکم و آن‌ها را استخراج کند.

دولت‌های غربی و آمریکا برای دستیابی به این معادن پر ارزش، مردم افغانستان را تحت فشارهای تحریم قرار می‌دهند. با این وسیله زیر ساخت‌های این کشور را نابود می‌کنند ولی دولت این کشور را دست نخورده باقی می‌گذارند.

از این نظر مردم افغانستان در تمام کشورهای غربی مورد بی‌مهری و تحقیر قرار گرفته‌اند. پناهندگان افغانستانی زحمتکش‌ترین زحمتکشان هستند. با مزدی اندک مجبور می‌شوند کارهای خطرناک و سخت را انجام دهند. در هیچ کشوری دولت و قانون از آن‌ها حمایت نمی‌کند. بی حقوق‌ترین پناهندگان هستند. زیرا دولت‌های سرمایه‌داری غرب می‌دانند که نه تنها تحت فشار دولت افغانستان قرار نمی‌گیرند بلکه تأیید نیز می‌شوند.

در حالی که پناهندگان افغانستانی در سطح بین‌المللی تحت تعقیب و اخراج هستند، باز هم دولت‌ها به نوعی رزیلانه پناهندگان این کشور را می‌پذیرند. بدین ترتیب بین زحمتکشان افغانستانی و کارگران خود رقابت در مزد ایجاد می‌کنند. کارگر



متخصص افغانستانی با یک سوم مزدی که کارگر متخصص آلمانی می‌گیرد همان کار را با دقت بیشتری انجام می‌دهد.

سرمایه‌داری به کارگر آلمانی می‌گوید اگر می‌خواهی کارت را به کارگر افغانستانی محول نکنی باید مزدی کمتر از او بگیری. در واقع سرمایه‌داری بین کارگران جهان انشعاب ایجاد می‌کند. از بین افغانستانی‌ها متخصصینی که وجودشان لازم است دستچین می‌شوند و بقیه قله‌ای اخراج می‌گردند، بدون در نظر گرفتن سرنوشت

آن‌ها، بی رحمانه، رزیلانه و مخالف با هر قانون حقوقی بین‌المللی.

تعدادی از روشنفکران مترقی افغانستان نامه سرگشاده‌ای انتشار داده‌اند که در آن چنین آمده است: «دولت آلمان اخیراً در چارچوب طرحی به عنوان «هماهنگی اخراج مجرمان» همکاری با طالبان را آغاز کرده است. در همین راستا، دو نماینده طالبان، مصطفی هاشمی و نصرالحق عزیز، به سفارت افغانستان در برلین دعوت شده‌اند. این دعوت که گامی به سوی عادی‌سازی روابط دیپلماتیک با طالبان محسوب می‌شود، تیر خلاصی بر پیکر آن پروژه‌هایی است که بیش از دو دهه پیش با شعارهایی چون «تحکیم دموکراسی»، «دفاع از حقوق زنان» و «مبارزه با تروریسم» حضور نظامی غرب در افغانستان را توجیه می‌کردند.»

دولت دست راستی و متمایل به فاشیسم آلمان با عادی‌سازی روابط خود با دولت طالبان و به رسمیت شناختن آن، تحت لوای «اخراج مجرمان»، زحمتکشان پناهنده افغانستانی را به بند میکشد و تحویل جنایت کاران همنوع و هم کیش خود میدهد. این است منطق سرمایه‌داری امپریالیستی در جهان امروز: این است دموکراسی سرمایه‌داری امپریالیستی.

دولت فاشیستی حاکم بر ایران در سال ۱۴۰۳ حدود ۱,۲ میلیون و در سال ۱۴۰۴ بیش از ۸۰۰ هزار نفر (اکوایران) پناهجو و مهاجر افغانستانی را اخراج کرده است.

در ایران به ویژه در جریان و بعد از جنگ ۱۲ روزه اسرائیل - ایران - آمریکا، بسیاری از افغانستانی‌ها با اتهام جاسوسی برای اسرائیل جان‌شان در خطر قرار گرفته است. دولت ایران سعی می‌کند با این اتهامات بی اساس مردم عادی را علیه این پناهجویان زحمتکش بشوراند و با تبلیغات پر سر و صدا اخراج آن‌ها را خواست مردم جلوه دهد.

دولت پاکستان نیز از سپتامبر ۲۰۲۳ تا کنون ۸۶۰۰۰۰ افغانستانی را از کشورش اخراج

کرده است.

چنانچه ملاحظه می‌شود، افغانستانی ستیزی در قالب اخراج پناهجویان از این کشورها، یک کارزار بین‌المللی سرمایه‌داری است. مردم ایران در جانب این پناهجویان ایستاده‌اند. به ویژه کارگران با آگاهی و هوشیاری بسیار بالا و اینترناسیونالیستی از این پناهجویان حمایت می‌کنند.

- «سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه، به عنوان بخشی از طبقه‌ی کارگر ایران و جهان، مهاجران، پناهجویان و پناهندگان را بخشی جدایی‌ناپذیر از جامعه‌ی انسانی و کارگری هر کشور می‌داند. ضروری‌ست که تمامی تشکلهای کارگری و مدنی به این موضع روشن و مشترک بین‌المللی پایبند بمانند و تحت هیچ شرایطی تحت تأثیر فضای متعفن مهاجرت‌ستیزی و نژادپرستی قرار نگیرند.

حمله به مهاجران، تضعیف همبستگی اجتماعی و طبقاتی است و در خدمت منافع حاکمیت‌ها و نظام سرمایه‌داری‌ست. نژادپرستی و مقصرنمایی مهاجران محکوم است و به همبستگی بین‌المللی، که کارگران ایران، منطقه و جهان به شدت به آن نیاز دارند، آسیب جدی وارد می‌کند. ... اتهاماتی همچون «جاسوسی برای اسرائیل» نیز بدون ارائه‌ی اسناد معتبر و روند قضایی شفاف، علیه مهاجران افغانستانی مطرح شده‌اند؛ اتهاماتی که رنگ تبلیغاتی و ابزاری برای سرکوب دارند تا پشوانه‌ای امنیتی. بر همگان روشن شده است که جاسوسان در درون ساختار حاکمیت نفوذ کرده‌اند» (قسمت‌هایی از بیانیه سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه)

- «روند افغانستانی‌ستیزی، به ویژه پس از آتش‌بس، چنان ابعاد هولناکی به خود گرفته است که تن به رفتارهای شنیع فاشیستی و ناسیونالیستی می‌زند. در جریان تبلیغات ضد افغانستانی، مهاجرانی که سال‌های دراز است در

ایران زیسته‌اند به یکباره و بدون ارائه سند یا دلیل مشخصی به جاسوسی برای اسرائیل متهم شده‌اند و با رفتارهای به غایت نژادپرستانه به صورت فله‌ای و بسیار اهانت‌آمیز از ایران اخراج می‌شوند» (کانون نویسندگان ایران)

- «شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان ایران با نگرانی عمیق، موارد مکرر خشونت، تحقیر، طرد و تبعیض علیه کودکان افغانستانی ساکن ایران را رصد کرده و این گونه برخوردهای ضد انسانی را به شدت محکوم می‌کند.»

- «ما تشکلهای امضا کننده این بیانیه، سیاست‌های مهاجرت‌ستیزانه و ضد بشری رژیم را محکوم کرده و خواهان توقف این توحش آشکار و به رسمیت شمردن حقوق انسانی مهاجران افغانستانی هستیم.» (بخشی از بیانیه تشکلهای مستقل کارگری و سندیکای کارگران هفت تپه)

همان طور که از نقل قول‌های فوق بر می‌آید پناهجویان افغانستانی، به عنوان بخشی از طبقه کارگر بین‌المللی مورد حمایت بی دریغ مردم ایران به ویژه طبقه کارگر این کشور است.

جمهوری اسلامی با مقصر نشان دادن افغانستانی‌های پناهنده و مهاجر در اقتصاد بیمار و آشفته ایران و نیز شکست سیاست‌های‌اش در منطقه و در تقابل با اسرائیل و آمریکا، مصمم است ضعف‌های درونی و درمان ناپذیر خود را بپوشاند و رزیلانه مردم نا آگاه را قانع کند که اگر پناهنده افغانستانی نبود، بیکاری هم نبود.

ما کمونیست‌ها برای زندگی هر فردی در هر نقطه از جهان مرزی نمی‌شناسیم. هر کس هر جا که مایل است می‌تواند و باید زندگی کند. هیچ کس جز گردانندگان نظام سرمایه‌داری در این جهان پهنار غریبه نیست. مرزها را این نظم خونخوار و استثمارگر بین مردم می‌کشد، آن‌ها را منشعب می‌کند و سعی دارد علیه هم برانگیزاند.

نظام سرمایه‌داری خواهان مرزهای محکم سیاسی، راه انداختن جنگ‌های رقابتی بر سر بازار بین‌المللی، تشدید

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی ایران

تضادهای مصنوعی در بین مردم هر کشور و در سطح بین‌المللی و ایجاد زندگی رؤیایی برای اقلیتی ناچیز و استثمار، فقر، ناآگاهی، جنگ برای اکثریت مطلق مردم جهان است.

جنبش کمونیستی بین‌المللی خواهان انقلاب سوسیالیستی، بر انداختن مرزها و اخوت مردمان زحمتکش و مترقی، ایجاد رفاه و آسایش برای اکثریت مردم جهان است.

هر کس باید از این دو سیستم یکی را انتخاب کند. یا سرمایه‌داری و بربریت و یا سوسیالیسم و آینده درخشان اکثریت مردم جهان.

زحمتکشان پناهجوی افغانستانی
متحدین زحمتکشان ایرانند.
در مقابل فاشیسم حاکم در ایران از
آن‌ها دفاع کنیم

کنفرانس مونیخ ماهیت سوپر
ارتجاعی سلطنت طلبان را
برملا نمود

ماهیت ضد مردمی سلطنت طلبان و وابستگی آن‌ها به امپریالیسم به ویژه امپریالیسم آمریکا و رژیم فاشیستی اسرائیل را بهتر از هر اقدام دیگری برملا ساخت.

جلوی تریبون سخنران نوشته شده بود "ایران را پس می‌گیریم." یعنی از رژیم فاشیستی جمهوری اسلامی پس می‌گیرند و نه از سرمایه‌داری. به چه کسی تحویل می‌دهند؟ به قشری از سرمایه‌داری ایران که گذشته فاشیستی ننگینی دارد و در وابستگی کامل به امپریالیسم آمریکا و رژیم فاشیستی و آدم کش اسرائیل قرار دارد.

اولین سخنران علی خسروشاهی‌ان عضو هیئت مدیره سازمان غیر انتفاعی "مونیخ سیر کل" بود. ایشان به یک خانواده سرمایه‌دار بزرگ ایران تعلق دارد. دولت جمهوری اسلامی اموالشان را مصادره کرده و حال ایشان برای باز پس گرفتن همان اموال و بیش از آن به رضا پهلوی پناه آورده است. او چنن می‌گوید:

«حکومت ۴۶ ساله جمهوری اسلامی کارنامه‌ای جز فاجعه ندارد. رژیمی که مردمش را از حقوق اولیه‌شان محروم کرده و ثروت ملی ما را به باد داده است. رژیمی که حکومت نمی‌کند بلکه سرکوب می‌کند. حبس و اعدام می‌کند. بهره کشی می‌کند، گروگان می‌گیرد و اعتراف اجباری می‌گیرد. ... محیط زیست کشورمان رو به نابودی است.» همه این‌ها کاملاً درست و واقعی است ولی خاندان رضا پهلوی نیز شناسنامه بهتری از بیت امام خامنه‌ای ندارد. در زمان محمد رضا شاه نیز نه در ابعاد امروز ولی تعدادی قتل عام شدند و کارگران گرسنگی کشیدند. مرضیه احمدی اسکوئی را در خیابان به گلوله بستند، مهوش جاسمی و شکوه طوافچیان را در زندان در اسید له کردند. خسرو گل‌سرخ و دانشجویان را اعدام نمودند. بیژن جزنی و عده دیگری از سازمان چریک‌ها را تیرباران کردند، ده‌ها هزار زندانی سیاسی سال‌ها در ظلمت محبس و زیر شکنجه‌های ساواک بودند. به ظفار لشکر کشیدند و بسیاری را قتل عام کردند، چند بار دستانشان به خون مردم آذربایجان و کردستان آغشته گشت و...

به همین جهت مردم ایران به آن درجه از آگاهی و ذهنیت تاریخی رسیده‌اند که بین بد و بدتر، بد را انتخاب نکنند بلکه برای خوب مبارزه کنند.

گفته می‌شود در این کنفرانس ۵۰۰ نفر شرکت کرده بودند. پانصد نفر از متخصصین، روشنفکران و مال از دست دادگان خود فروخته که بوی کباب به مشامشان خورده بود ولی نمی‌دانستند که خر داغ می‌کنند. پادشان رفته بود و با خود را به فراموش زده بودند که وقتی رضا شاه بر سر قدرت نشست اولین اقدامش محو کسانی بود که به او برای رسیدن به قدرت کمک کرده بودند، وقتی خمینی بر اریکه قدرت تکیه زد، اولین اقدامش نابودی نزدیکترین و خدمت گذارترین افراد به خودش بود. در عین حال:

پدر بزرگ رضا پهلوی با کمک امپریالیسم انگلستان بر سر کار آمد و

همان انگلیسی‌ها او را کشتند. پدرش یک بار با کمک دولت انگلستان و یک بار هم با کمک امپریالیسم آمریکا بر سر کار آمد، او را نیز دولت آمریکا کشت، حال نوبت خودش است. او نیز می‌خواهد با کمک آمریکا و اسرائیل قدرت سیاسی در ایران را تصاحب کند. اگر بتواند موفق شد، عاقبت او را نیز آمریکائی‌ها به خیر خواهند کرد.

اگر از این واقعیت تاریخی بگذریم، سه مسأله در این کنفرانس با شفافیت خود را نشان می‌داد:

۱- نفی تقسیم جامعه به طبقات آشتی ناپذیر

جامعه ایران همانند تمام جوامع امروزی به طبقات تقسیم گشته. تضاد اصلی در این کشور تضاد طبقه کارگر و سرمایه‌داری است. این کنفرانس تلاش می‌کرد در زیر لفافه مردم این تضاد تاریخی و تاریخ ساز را بپوشاند. در کنفرانس بسیاری سخنرانی کردند. همه آن‌ها یک آهنگ خسته کننده را در واریاسیون‌های مختلف می‌نواختند: همه با هم جامعه دمکراتیک را به رهبری رضا پهلوی به وجود آوریم و "همه" که زیر واژه مردم رنگ آمیزی می‌شد یعنی طبقه کارگر، خرده بورژوازی، سرمایه‌داری و کاسه لبانش و نیروهای نظامی جهمی رژیم جمهوری اسلامی. رضا پهلوی در این کنفرانس گفت: «به دلیل موفق و مؤثر بودن کارزار همکاری ملی که رژیم به وحشت افتاده و در هراس از پیوستن روز افزون نیروهای نظامی، انتظامی، امنیتی و دولتی به آن به دروغ پراکنی و نحیف روی آورده است.» کلمه "آن" یعنی دارو دسته رضا پهلوی. این شازده می‌خواهد در اتحاد و آشتی طبقاتی کارگران، زحمتکشان، سرمایه‌داران، نیروهای سرکوبگر رژیم فاشیستی ایران و با یاری کشورهای "دوست" (آمریکا و اسرائیل) برای مردم ما کشوری آباد و آزاد به وجود آورد. برخی مواقع عوامفریبی و بلاهت مرزی نمی‌شناسد. طبقه کارگر ایران همراه خانواده کارگران، بیش از ۵۴ میلیون نفر است.

اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهد. برای این طبقه آزادی فقط و فقط در صورتی تحقق می‌یابد که استثمار نشود. یعنی کسی از شیر و عصاره جان این طبقه فربه نگردد و اعضایش به مرگ تدریجی محکوم نشود. سرمایه‌داری از عصاره جان طبقه کارگر فربه می‌گردد و طبقه کارگر را در سطح مرگ نگه می‌دارد. بین این دو طبقه هیچ آشتی و صلحی ممکن نیست. طبقه کارگر با سرنوشتی حاکمیت سرمایه‌داری و برقراری دولت دیکتاتوری پرولتاریا به آزادی، رفاه و خوشبختی می‌رسد.

رضا پهلوی و اعوان و انصارش عوام فریبانه تلاش می‌کردند این تضاد بزرگ، آشتی ناپذیر و تاریخ ساز جامعه را در قعر ظلمت فراموشی فرو ببرند.

رضا پهلوی نماینده سرمایه‌داری وابسته و در "اپوزیسیون" ایران است. این قشر از سرمایه‌داری پیش از رسیدن به قدرت یعنی در همین روزها علیه بخش‌های مترقی اپوزیسیون به ویژه جنبش کمونیستی برخورد فاشیستی اعمال می‌کند. و آن روزی که به قدرت برسد، فردایش طبقه کارگر، جنبش کمونیستی و نیروهای مترقی تحت تعقیب، زندان و شکنجه قرار می‌گیرند. همان سیری که رژیم فاشیستی جمهوری اسلامی ایران طی کرده است.

در نتیجه، آلترناتیو رژیم فاشیستی سرمایه‌داری حاکم در ایران، نماینده یک قشر فاشیستی دیگر، یعنی رضا پهلوی، نیست، بلکه یک نیروی ضد سرمایه‌داری در کشور است. این نیرو طبقه کارگر است. لذا برای رسیدن به ایرانی آباد، آزاد و شکوفان باید این دو قطب تضاد یعنی طبقه کارگر و طبقه سرمایه‌دار جای خود را در جامعه عوض کنند. طبقه کارگر باید فرمانروا شود و دولت خود یعنی دیکتاتوری پرولتاریا را مستقر سازد و سرمایه‌داری را در منگنه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی قرار دهد. آنوقت راه تکامل سریع جامعه ایران به عنوان یک تکیه‌گاه انقلابی برای دیگر بخش‌های پرولتاریا در کشورهای مختلف، باز خواهد شد.

۲- دامن زدن به ناسیونالیسم ارتجاعی
در کنفرانس یک کرد و یک قشقایی و یکی دو نفر دیگر از ملیت‌های ایران به صحنه آمدند و به عنوان سمبل آزادی خواهی ملی به مجیز رضا پهلوی پرداختند و آزادی ایران را تحت رهبری ایشان نوید دادند. این خیمه شب بازی با موضع گیری روشن رضا پهلوی یکمرتبه دود شد. او گفت: «از ادیان و باورها، اقوام و طوایف، اقشار و گروه‌ها، و احزاب و گرایشهای مختلف سیاسی جمهوریخواه و پادشاهی خواه، چپ و راست در یک هدف مشترک متحدیم: پایان دادن به جمهوری اسلامی و آغاز طلوعی نو از آزادی و دموکراسی و شکوفائی برای میهنمان ایران. ... حق ملت بزرگ ایران برای انتخاب شکل دموکراسی آینده.» (تکیه از ماست)

در این سخنرانی از قومیت صحبت می‌شود ولی از ملیت‌های ایران هیچ صحبتی در میان نیست. هیچ جایی برای یادآوری این مسأله مهم که ایران کشور چند ملیتی است و هر ملتی حق تعیین سرنوشت خود را دارد، نیست. فقط از ملت بزرگ ایران صحبت می‌شود، تمام تناقضات ملی پشت پرده ناسیونالیسم ارتجاعی محو می‌گردد.

در کنفرانس مرتب از خوشبختی ملت بزرگ ایران در صورت به قدرت رسیدن رضا پهلوی صحبت می‌شد. یک ملت، یک پدیده واحد نیست. یک پدیده بسیط نیست. یک ملت به طور اساسی تشکیل شده است از استثمار شونده که تولید کننده تمام ثروت آن ملت است و استثمار کننده که چپاولگر ثروت تولید شده است. رضا پهلوی می‌خواهد هم طبقه کارگر را به خوشبختی برساند و هم طبقه سرمایه‌داری را. او می‌خواهد به آهو بفهماند که خوشبختی تو در خورده شدن توسط کفتار است و به کفتار نوید می‌دهد که شرایط را برای خوردن آهو برایت فراهم خواهم کرد. رضا پهلوی به لحاظ تاریخ خانوادگی و جایگاه اجتماعی به طبقه کفتاران (سرمایه‌داران) تعلق دارد. تکرار مکررات ملت بزرگ ایران نیز پرده پوشی این تعلق طبقاتی اوست.

همین خانواده بود که در گذشته‌های نه چندان دور جنبش‌های ملی در این سرزمین را خونین سرکوب نمود. مثل: کشتار مردم آذربایجان در ۲۱ آذر ۱۳۲۵، سرکوب لرها در ۱۳۰۲ و بمباران بروجرد و خرم آباد، سرکوب عشایر در مناطق بویر اجمدی و کهگیلویه در سال ۱۳۴۲ و...

رضا شاه، محمد رضا شاه و شازده کوچولوی آن‌ها با "حق تعیین سرنوشت ملل در ایران و ایجاد دولت مستقل" دشمنی ذاتی دارند. آن‌ها حتی حرکات خود مختاری طلبانه برخی ملل را نیز سرکوب کردند. مردم آذربایجان، کردستان، لرستان و گیلک‌ها هیچگاه داعیه جدائی از ایران را نداشتند، فقط در لحظاتی تاریخی خواهان خودمختاری بودند ولی به طور وحشیانه‌ای سرکوب و قتل عام شدند.

۳- سیاست همه با همی و ایجاد یک ساختار "دمکراتیک"

انسان به عنوان بخشی از طبیعت حق دارد در همین طبیعت به هر کجا که می‌خواهد برود و در هر کجا که می‌خواهد زندگی کند. از زمانی که طبقات پا به عرصه وجود گذاشتند، منافع اقلیتی ناچیز باعث ایجاد مرزهای سیاسی و لاجرم محدودیت در نوع زندگی، محل زندگی و تحرک جهانی گردید. با پیشرفت تاریخ به هر اندازه که طبقات ستمگر قدرت بیشتری بر مردم اعمال می‌کردند، به همان اندازه مرزهای نفوذ ناپذیرتری در آزادی انسان‌ها به وجود می‌آوردند. امروز که سرمایه‌داری امپریالیستی بر جهان حاکم است، کشیدن مرزهای ملی با شدت بیشتر، اختناق گسترده‌تر و سرکوب همه جانبه‌تر اعمال می‌شود.

سرمایه‌داری یک ساختار جهانی است. کلیه سرمایه‌داران (از شازده کوچولو گرفته تا ترامپ و نتانیاهو) به این طبقه جهانی تعلق دارند. سرمایه‌داری مرزی را برای خود نمی‌شناسد. ولی برای زحمتکشان و در مرکز آن‌ها پرولتاریا مرزهای نفوذ ناپذیر تعیین می‌کند. در صورت خیزش طبقه کارگر برای درهم

کوبیدن نظام استثماری سرمایه‌داری، کلیه سرمایه‌داران جهان بدون برخورد با هیچ مرزی، علیه آن متحد می‌شوند. طبقه کارگر نیز به عنوان یک طبقه جهانی مرزی را نمی‌شناسد. سیاست پرولتری محور طبقات، برچیدن مرزها و رسیدن به جامعه‌ایست که در آن تاریخ واقعی بشریت آغاز می‌شود، یعنی کمونیسم.

لازمه رسیدن به چنین جامعه‌ای انقلاب قهرآمیز توده‌های میلیونیست ولی انقلاب در هوا نیست بر زمین است. طبقه کارگر هر کشوری و در رأس آن حزب کمونیست باید در صحنه ملی سرمایه‌داری از هر قماش آن را (از قشری که رضا پهلوی نمایندگی می‌کند تا هر قشری که ترامپ و یا نتانیاهو آن را نمایندگی می‌کند) سرنگون سازد و به صورت پایگاهی در خدمت انقلاب جهانی قرار گیرد. این موضع فقط مربوط به ما نیست. فرمان تاریخ است که نشان می‌دهد سیاست آشتی پرولتاریا و سرمایه‌داری برای ایجاد یک جامعه دمکراتیک غیر ممکن و بی‌نهایت ارتجاعی و برای زحمتکشان مخاطره آفرین است.

ناشی از تحول در سازمان تولید بین‌المللی سرمایه‌داری، از ۷۰ سال پیش تا کنون امکان برپائی یک ساختار دمکراتیک تحت رهبری دولت سرمایه‌داری به هیچ وجه ممکن نیست. آنچه ممکن است و تنها امکان است، انقلاب سوسیالیستی است. این نیز فرمان تاریخ است. که برپائی ایران دمکراتیک تحت رهبری رضا پهلوی را بی اعتبار و ارتجاعی می‌سازد. مسأله‌ای که ادعای عوام‌فریبانه رضا پهلوی را در ایجاد ایرانی دمکراتیک و آباد و آزاد، بر ملا می‌سازد، این است که ایشان می‌خواهد با یاری دوستان بین‌المللی‌اش این آزادی را به مردم هدیه کند. با کمک اسرائیل و آمریکا. آزادی اهدائی آمریکا و اسرائیل به مردم غزه نشان می‌دهد که رضا پهلوی چه خواب خوشی را برای زحمتکشان ایران دیده است. این سیاست مخرب و جنایت کارانه در

کنفرانس زیر پوشش "همه با هم" پنهان شده بود و یا سعی می‌شد پنهان شود. ما این را می‌دانیم که هر سیاست "همه با هم"ی همیشه به نفع ارتجاعی‌ترین نیرو در اتحاد "همه با همی" تمام می‌شود. این را رضا پهلوی نیز می‌داند. از کجا؟ از تجربه خمینی جلاد که با سیاست همه باهمی به قدرت رسید و مردم به ویژه طبقه کارگر و جنبش کمونیستی سرکوب شدند.

حال به جانب دیگر روند کنفرانس بپردازیم.

در روند تاریخ ممکن است حادثه یا حوادثی ظاهر شود که به طور خیره کننده‌ای با برخی حوادث تاریخ گذشته شبیه باشد. مثال:

خمینی وقتی در فرانسه آخرین روزهای تبعید خود را می‌گذراند، قول‌های عوام‌فریبانه‌ای می‌داد. امروز نیز رضا پهلوی همان می‌کند که خمینی در آن روزها کرد.

این حرکات و تشابهات نه ارادی‌ست و نه غیر عادی. در تمام کشورهای سرمایه‌داری در پروسه انتخابات، همه کاندیدها بهترین وعده‌ها را به مردم می‌دهند و وقتی انتخاب شدند، حرف شنوی کسانی هستند که در بالای هرم جهانی فرمان می‌رانند.

رضا پهلوی در کنفرانس چنین گفت: «من آنطور که بارها گفته‌ام به دنبال مقام و پست سیاسی نیستم. بلکه می‌خواهم برای آن‌ها که در پی خدمت به ملت و بازگرداندن شکوه از دست رفته ایران هستند، فضا و ساختاری فراهم کنم که بتواند خود و برنامه‌های‌شان را در یک فرایند دمکراتیک به رأی ملت بگذارند.» ما چنین عوام‌فریبی ناشیانه‌ای را در تاریخ کشور خودمان خیلی خوب می‌شناسیم. خمینی در ۱۰ آبان ۱۳۵۷ در مصاحبه‌ای با خانم تارگود خبرنگار روزنامه گاردین می‌گوید: «من خود نمی‌خواهم حکومت را در دست بگیرم. اما مردم را برای انتخاب حکومت، هدایت خواهم کرد و شرایط آن را به مردم اعلام می‌کنم.»

مقایسه گفتار خمینی و رضا پهلوی

شباهت حیرت آوری را که نشانه تعلق طبقاتی مشترک آن‌ها است افشا می‌نماید. البته این تنها نقطه مشترک این دو نیست. خمینی را امپریالیست‌های غربی به عنوان آلترناتیو محمد رضا شاه در افکار مردم پروراندند. امروز نیز همان امپریالیست‌ها تلاش می‌کنند رضا پهلوی را به عنوان آلترناتیو خامنه‌ای در افکار مردم پرورانند. ولی آگاهی زحمتکشان و نیروهای مترقی ایران، در این فاصله زمانی تا به آن اندازه رشد و توسعه یافته است که دیگر گول این آلترناتیو سازی‌های امپریالیستی را نخواهند خورد.

رضا پهلوی با ساده لوحی حزن آوری خود را لو می‌دهد: «برای من بهترین لقب ممکن همان لقب پدری‌ست که به من داده‌اید. و برای پدر بودن نیازی به هیچ مقامی ندارم.... اول کشور را آزاد خواهیم کرد، صندوق را برقرار خواهیم کرد و آنگاه اجازه خواهیم داد که ملت ایران به مفهوم اخص کلمه سرنوشت آینده خودشان را به دست خودشان انتخاب بکنند.» (تکیه از ماست)

در وهله اول انسان بیاد شعر معروف میرزاده عشقی می‌افتد که گفت «پدر ملت ایران اگر این بی پدر است...» در وهله دوم سؤال می‌شود که چه کسی به او لقب پدر داده است؟ شاید نتانیاهو یا ترامپ و یا نوچه‌های شازده. مردمان شرافتمند ایران هیچگاه چنین اشتباهی نخواهند کرد. آن هم چنین اشتباه زن ستیزانه‌ای در وهله سوم نیروهای (به احتمال قوی نیروی پاسداران و لباس شخصی‌ها و برخی ارتشی‌هایی که به رضا پهلوی از اکنون نخ می‌دهند) به رهبری رضا پهلوی اول کشور را آزاد و صندوق‌ها را برقرار می‌کنند. آنگاه جناب شازده اجازه خواهد داد تا مردم سرنوشت خود را انتخاب کنند. به بیان دیگر تا این لحظه، خود شازده سرنوشت مردم را انتخاب می‌کند. بعد از آن مردم پای صندوق انتخابات می‌روند و سرنوشت خود را خود تعیین می‌کنند. مثل امروز که عده‌ای پای صندوق‌ها می‌روند و لی کس دیگری که دشمن مردم است سر از صندوق در

می‌آورد.

جناب شازده! مردم با این کلک‌ها چه در زمان پدرت و چه در زمان حاکمیت ۴۶ ساله رژیم جمهوری اسلامی خوب آشنا شده‌اند. دزد ناشی همیشه به کاهدان می‌زند.

بر مارکسیسم لم ندهیم بر آن بایستیم!

علل خشکسالی در جهان و ایران

و ایجاد خشکسالی

۱- وضعیت آب در جهان و خشکسالی‌های طبیعی

کل مقدار آب در کره زمین (در عمق، سطح و اتمسفر) حدود ۱ میلیارد و ۳۸۵ میلیون کیلومتر مکعب است. در برخی تحقیقات این مقدار به ۱,۴۵۴ میلیارد کیلومتر مکعب نیز می‌رسد. برای مقایسه و درک بهتر داده‌های فوق می‌توان مقدار آب در کره زمین را به صورت کره‌ای فرض کرد که قدری از کره ماه بزرگتر است.

با وجود این که ۷۱ درصد سطح کره زمین را آب پوشانده است ولی کل مقدار آب موجود حدود ۰,۰۲ درصد کل جرم سیاره ما را تشکیل می‌دهد. به گفته دکتر گالو اگر کل جهان را به اندازه یک سیب فرض کنیم، مجموعه آب موجود به نازکی پوست سیب خواهد بود.

۹۷ درصد مجموعه آب جهان در اقیانوس‌ها و دریاها، آب شور است. به عبارت دیگر فقط ۲,۵ تا ۳ درصد کل آب‌های جهان آب شیرین است (حدود ۳۵ تا ۴۱ میلیون کیلومتر مکعب).

۷۰ درصد آب شیرین جهان به صورت یخ در مناطق قطبی و سرد انباشت شده است. بخش دیگری از آب شیرین در اتمسفر (۰,۰۴ درصد) و در بدن گیاهان جریان دارد و فقط ۱ درصد آب شیرین برای استفاده در دسترس بشر است.

آب شیرین جهان در همه جا یکسان گسترده نیست. جدول مربوطه

مثال‌هایی‌ست برای توضیح این واقعیت. آنچه که تا کنون بیان گردید، نمائی از مقدار آب، آب شور و شیرین، گستردگی آن‌ها و ناموزونی در گسترش در مناطق مختلف است.

معضل خشکسالی به طور مستقیم مربوط به آب شور دریاها و اقیانوس‌ها نیست بلکه مربوط به نبود آب شیرین است. در عین حال مربوط به فقط دوران سرمایه‌داری نیست بلکه پیش از ظهور نظام سرمایه‌داری نیز خشکسالی وجود داشته است. خشکسالی‌هایی که در پی آن، قحطی جوامع بشری را در خود می‌پیچید و ناشی از آن ده‌ها هزار نفر از تشنگی و گرسنگی هلاک می‌شدند. قحطی سال ۵۳۶ میلادی در بیزانس که در آن صدها هزار نفر جان دادند. قحطی ۱۷۸۳-۱۷۸۴ هند که ۱۱ میلیون را به کام مرگ کشاند و...

پس در این صورت یکی از عوامل خشکسالی تغییرات جوی و جغرافیایی در طبیعت است.

خشکسالی چیست؟ خشکسالی زمانی است که آب باران و آب‌های شیرین روان در سطح زمین و زیر زمین برای بارآوری محصولات معیشتی مردم کفایت نکند، محصولات خشک و نارس بر زمین بمانند. خشکسالی می‌تواند آرام و خزنده باشد هر ماه و هر سال مقدار آب کمتر شود و یا می‌تواند سریع و مرگبار ظاهر شود و در عرض یک سال همه چیز را نابود کند.

خشکسالی دارای عللی است که مهمترین آن‌ها عبارتند از:

- سردی جهانی هوا در تابستان، ناشی از آن عدم تبخیر آب اقیانوس‌ها، نبود ابرهای باران‌زا در مناطق مختلف.

- گرمای شدید هوای یک منطقه از جهان، خشک شدن رودخانه‌ها و دریاچه‌ها و آب‌های سطحی لازم برای کشاورزی

- طوفان‌های شدید ناشی از گرم شدن یک منطقه از جهان و سرد شدن منطقه دیگر. این طوفان‌ها محصولات کشاورزی را نابود و مضمحل می‌سازد.

- ریزش بی رویه باران برای مدت

طولانی و از بین بردن محصولات که پس از آن گرما و خشکی جالی آن را می‌گیرد. ولی این گونه باران‌ها سفره‌های زیر زمینی را پر می‌کند و برای سال بعد آب بیشتری در اختیار کشاورزی و آسایش مردم قرار می‌دهد.

آنچه که تا کنون آورده شد، مربوط به خشکسالی طبیعی‌ست. یعنی خشکسالی ناشی از تغییرات جوی و جغرافیایی و اقلیمی جهان که به طور طبیعی رخ می‌دهند.

۲- تأثیر سیاست طبقاتی بر نوع استفاده از آب و ایجاد خشکسالی

تا زمانی که صنعت ماشینی در صحنه تاریخ ظاهر نشده بود، بشر قادر به تخریب محیط زیست به طور گسترده نبود. هوا را نمی‌توانست آلوده کند، از آب‌های زیر زمینی نمی‌توانست فقط به اندازه نیاز کشاورزی سود جوید، دریاچه‌ها و رودخانه‌ها به روال طبیعی خود می‌رفتند و تغییرات بزرگ در مسیر آن‌ها به سختی ممکن بود.

با پیدایش صنعت ماشینی با سوخت فسیلی و آلودگی هوا و آب، تخریب محیط زیست به طور گسترش یابنده‌ای آغاز گردید. امروزه پروسه تشدید شونده تخریب محیط زیست امکان زندگی در کره زمین را با خطر جدی رو به رو ساخته است.

آب شیرین مناطق مختلف نسبت به کل آب شیرین جهان	
منطقه	درصد
برزیل	۱۳,۲
روسیه	۱۰,۱
کانادا	۶,۷
آمریکا	۶,۶
چین	۶,۶
کلمبیا	۵,۰
اندونزی	۴,۷
اقتباس از داده‌های سایت عصر ایران	

سوخت فسیلی گازهای سمی متصاعد می‌کند و هوا را به طور گسترده آلوده می‌سازد. آبی که در دستگاه‌های ماشینی برای خنک کردن آن جریان می‌یابد، آب شیرین است. این آب در تماس با بدنه

ماشین، آلوده و گرم می‌شود. نهایتاً آب آشامیدنی پر کیفیت که وارد ماشین می‌شد به آب مسموم گرم تبدیل گشته و از آن خارج می‌گردد. این آب به آب‌های موجود در طبیعت می‌پیوندد و آن را مسموم می‌کند. وقتی میلیاردها ماشین شب و روز به تولید هوا و آب مسموم مشغولند، تخریب محیط زیست به فاجعه زیست محیطی تبدیل می‌شود.

هوایی که بر اثر سوخت فسیلی خودروها و ماشین‌های صنعتی مملو از گازهای سمی گشته و با ریزگردها همراه باران بر زمین می‌نشیند، صدها هزار هکتار زمین پر حاصل و جنگل‌ها را می‌سوزاند، لم‌پزرع می‌سازد، هوا و زمین خشک می‌شود، آبی برای تبخیر از زمین بر نمی‌خیزد، هوای خشک و گرم، ابرها را پراکنده می‌کند و باران و برف نمی‌بارد و خشکسالی منطقه‌ای مردم زحمتکش را در تنگنای بی آبی و بی غذایی قرار می‌دهد.

در کشورهای فقیر، کشاورزی ۸۷ درصد آب را به خود اختصاص می‌دهد (سایت آبین) دقیقاً وقتی در این کشورها صنعت رشد می‌کند، به علت ناکارآمدی مدیریت، تکنیک ضعیف و دزدی از بودجه‌های فناوری، مصرف آب برای صنعت، بخش وسیعی از کشاورزی را از آب محروم می‌سازد. این امر هم باعث آلودگی طبیعت و هم باعث قحطی و خشکسالی می‌گردد.

«بر طبق گزارش‌های ماه آوریل ۱۹۹۷ سازمان ملل متحد و مؤسسه‌ی محیط زیست استکهلم سوئد، تا سال ۲۰۲۵ دو سوم جمعیت جهان تحت تأثیر کم‌آبی قرار خواهند گرفت. با توجه به رشد روزافزون جمعیت، تقاضا برای آب در آینده نزدیک دو چندان خواهد شد. براساس بررسی‌های به عمل آمده نیاز جوامع بشری به آب، هر ۲۱ سال دو برابر می‌شود.» (سایت زیست آب پرآب) این در حالی است که فقط ۱ درصد کل آب شیرین موجود در کره زمین در اختیار بشر قرار دارد.»

با بالا رفتن جمعیت جهان مقدار مصرف مواد تمیز کننده بالا می‌رود، کنسرن‌های

عظیم بین‌المللی که این شوینده‌ها را تولید می‌کنند به سودهای میلیاردی می‌رسند. مثلاً در سال ۲۰۲۱ درآمد این کنسرن‌ها از فروش شوینده‌ها ۱۸۴ میلیارد و دویست و چهل میلیون دلار بوده است. این شوینده‌ها از موادی چون آلکیل بنزن خطی (LAB)، پلی‌اتیلن، پلی‌اتیلن ترفتال و پلی پروپیلن تشکیل شده‌اند. همه این مواد خطرناک و سرطانزا بوده، آب را به شدت آلوده می‌کنند و مقدار آب شیرین سالم برای کشاورزی و آشامیدن را کاهش می‌دهند. به این ترتیب عامل دیگر تخریب محیط زیست، کمبود آب سالم و ناشی از آن خشکی هوا و خشکسالی، همین شوینده‌ها و ابعاد عظیم مصرف آن‌ها است.

با افزایش اخلاص بشر در محیط زیست که ناشی از نا به سامانی‌های نظام سرمایه‌داری با هدف سود رسانی است، گرمایش زمین هر سال بیشتر می‌شود، خشکسالی گسترده‌تر حلقوم مردم به ویژه زحمتکشان را می‌گیرد. خشکسالی امسال اروپا بر مبنای "سازمان خدمات علمی کمیسیون اتحادیه اروپا" در پانصد سال اخیر بی سابقه است. به طوری که قسمت‌های وسیعی از دریاچه لوآر فرانسه خشک شده است. میزان برداشت محصول غله در آلمان بر مبنای داده‌های اتحادیه دهقانی این کشور کمتر از هشت سال پیش خواهد بود. وزارت منابع آب چین گزارش می‌دهد که گرمای شدید «بر امنیت آب آشامیدنی مردم روستایی و حیوانات و رشد محصولات تأثیر منفی می‌گذارد.» خشکسالی در ایران نیمی از مصرف برنج مردم را وارداتی کرد. تولید داخلی از ۲،۵ میلیون تن به ۱،۶ تا ۱،۸ میلیون تن تقلیل یافت.

یکی دیگر از عوامل خشکسالی مصنوعی توسط بشر، قطع درختان برای مصارف شخصی است.

از سال ۱۹۷۸ حدود یک میلیون کیلومتر مربع از جنگل‌های آمازون در سراسر برزیل، پرو، کلمبیا، بولیوی، ونزوئلا، سورینام، گویان و گویان فرانسه نابود شده است اما علت تخریب جنگل آمازون چیست و به چه علت بزرگترین جنگل

بارانی جهان در حال از بین رفتن است؟ عامل این فاجعه، کنسرن‌های ژاپنی، آمریکائی و اروپائی است که تولید کننده محصولات چوبی، مواد غذایی که دامپروری یکی از فعالیت‌های آنهاست و استخراج معادن می‌باشند. از آن تاریخ تا کنون جنگل‌های آمازون با شدت بیشتری از بین می‌رود و سرمایه‌داران بیشتری به سودهای میلیاردی می‌رسند. نابودی جنگل‌های آمازون باعث ازدیاد ۱۸ تا ۲۵ درصدی دی اکسید کربن در هوا شده است. زیرا درختانی که این ماده سمی را جذب می‌کردند دیگر وجود ندارند.

ولی رنج مردم از خشکسالی در همه نقاط جهان یکسان نیست. آسیا حدود ۶۰ درصد جمعیت جهان را دارد ولی ۳۶ درصد منبع آب شیرین جهان در اختیارش است. آمازون فقط ۰،۴ درصد جمعیت جهان را در بر می‌گیرد ولی ۱۴ درصد آب شیرین را دارد. خاورمیانه و شمال آفریقا تنها ۱ درصد آب شیرین تجدید شونده را در اختیار دارد.

در نتیجه خشکسالی در خاورمیانه گسترده‌تر و هولناکتر از مثلاً در آمازون می‌باشد.

از آنچه گفته شد به روشنی بر می‌آید که خشکسالی در ساختار سرمایه‌داری که بر حداکثر سود مبتنی است مصنوعی و دست ساخت این نظام جهنمی است. اگر تولید یک ماده خطرناک زندگی میلیون‌ها نفر را در فردا به خطر اندازد ولی امروز برای سرمایه‌داران سود ببار آورد، آن را تولید می‌کنند.

به علت ذات جنایت کارانه سرمایه‌داری در استثمار انسان و طبیعت و قانونی بودن هر جنایتی به شرط سودآوری، نماینده وحشی‌ترین و فاشیستی‌ترین جناح‌های سرمایه‌داری، دونالد ترامپ، از پیمان زیست محیطی پاریس و سازمان بهداشت جهانی خارج شده و دستور خروج آمریکا از سازمان یونسکو را نیز داده است.

دونالد ترامپ می‌خواهد سوخت فسیلی را که باعث خشکسالی‌های طولانی در جهان می‌گردد برای سود آفرینی بیشتر افزایش دهد. عمل او به روشنی پلیدی و

فساد ساختار سرمایه‌داری را در آلوده کردن محیط زیست و به مخاطره افکندن زندگی چند میلیارد از جمعیت این کره، به روشنی افشا می‌کند.



سلاح زنگ زده تروتسکیستی

۱۳

نویسنده: علی رسولی (ف. ک.)

ارتباط برقرار کند».

یکی دیگر از همکاران و همدستان تروتسکی شخصی بنام کرسستینسکی بود که مدتی بعنوان سفیر شوروی در آلمان خدمت می‌کرد. از طریق کرسستینسکی، در آشنائی با یک ژنرال آلمانی بنام هانس فون زکت و توافق رئیس ستاد ارتش آلمان بنام هازه مقرر می‌گردد که در ازای گزارشاتی از اوضاع شوروی و ایجاد تسهیلات ویزائی برای سفر جاسوسان آلمانی به شوروی، سالانه مبلغ ۲۵۰ هزار مارک طلا به دارودسته تروتسکی پرداخت شود که از اوایل سال ۱۹۲۳ به اجرا درمی‌آید. پس از برکناری ژنرال فون زکت از خدمت در سال ۱۹۲۸، هم‌ر اشتاین وظیفه‌ی پرداخت پول به گروهک تروتسکی را برعهده می‌گیرد. در این زمان بنابر اقرار کرسستینسکی

«من می‌باید پول را از آلمانی‌ها دریافت کرده و سپس به من پیشنهاد داده بود که یا آن‌ها را به مسکومنتقل کنم و یا به رفقای فرانسوی او، رومر، مادلین پاز و دیگران بدهم» [مأخذ: توطئه بزرگ - جلد سوم - گردآورنده]

و بنابر اقرار کرسستینسکی این جریان در سال‌های بعد نیز در زمان حاکمیت نازی‌ها در آلمان ادامه یافت.

قدرت‌گیری نازی‌ها در آلمان برای تروتسکی امید بخش بود. آلمان نازی برنامه دیر یا زود تهاجم و تجاوز به

شوروی را در سر داشت. تروتسکی بر روی آینده‌ی پیروزی آلمان نازی بر شوروی حساب‌ها باز کرده بود. او در همدستی با گشتاپو از هر امکانی استفاده کرد. در سال ۱۹۳۲ زمانی که برای یک سخنرانی در جمع سوسیال دموکرات‌های هلندی انترناسیونال دوم - درست خوانده‌اید، انترناسیونال دوم - رفته بود، با برمان یورین و داوید فریتز، دو تروتسکیست آلمانی در کپنهاک ملاقات داشت و آن‌ها و چندتن دیگر را در ارتباط با سازمان جاسوسی آلمان درآورد و به منظور ترور و تخریب، روانه شوروی کرد. در حالیکه حزب کمونیست آلمان در مبارزه علیه هیتلر در پی ایجاد وسیعترین جبهه‌ی ممکنه مقاومت بود و درخواست همکاری را حتی به سوسیال دموکرات‌ها اعلام می‌داشت - که هر بار پذیرفته نشد -، تروتسکی به جای افشای سیاست پاسیفیستی سوسیال دموکرات‌ها در برابر قدرت‌گیری نازی‌ها، لبه تیز حمله را متوجه کمونیست‌های آلمانی و حزب کمونیست کرد. در ۲۷

فوریه ۱۹۳۳ تلمن رهبر حزب کمونیست آلمان به نمایندگی از سوی حزب کمونیست برای چندمین بار اعلام داشت که:

«حزب کمونیست همواره آمادگی استوار و تخطی‌ناپذیر خود را برای مبارزه مشترک به همراه کارگران و هر تشکلی که تمایل مبارزه علیه فاشیسم را دارند، اعلام داشته است. ... به نام صدها هزار عضو حزب کمونیست، بنام شش میلیون کارگری که در انتخابات اخیر مجلس، اعتماد خود را به حزب کمونیست ابراز داشتند، دست خود را برادرانه به سوی شما اعضاء و فعالین حزب سوسیال دموکرات، اتحادیه‌های آزاد و علاوه بر آن، میلیون‌ها کارگر غیر حزبی، برای مبارزه مشترک علیه فاشیسم دراز می‌کنم. تلمن».

تروتسکی نه تنها به این دعوت مبارزه علیه فاشیسم هیتلری پاسخ مثبت نداد، بلکه حمله‌ی لفظی و قلمی علیه حزب کمونیست را شدت بخشید و فرمان

انحلال گروهک تروتسکیست‌ها در آلمان را به منظور جلب نظر بیشتر نازی‌ها صادر کرد. سیاست خدمت به بورژوازی سیاست عمومی تروتسکی بود. در زمانی که در سراسر جهان، مبارزه علیه فاشیسم، اهمیت بسزائی یافته بود، تروتسکی در فرانسه دستور صادر کرد که تروتسکیست‌ها به حزب سوسیال دموکرات انترناسیونال دوم بپیوندند و در آمریکا، اندک تروتسکیست‌های به دور خود را در سال ۱۹۳۴ روانه‌ی پیوستن به حزب رفرمیستی موسته کرد. تروتسکی در اسپانیا، بزرگترین خدمت را به فرانکو انجام داد. در حالی که نیروهای ضد فاشیست و مخالف فرنکو در حال پیشروی و تحکیم قدرت خود بودند، تروتسکی از وحشت قدرت‌گیری حزب کمونیست که به علت مقاومت در برابر نیروهای فاشیستی فرانکو و جانبازی‌های کمونیست‌ها، از محبوبیت خاصی در بین توده‌ها برخوردار شده بود و اعضایش به بالغ از دویست هزار نفر رسیده بود، برنامه‌ی تخریب در جبهه‌ی واحد ضد فاشیست را به اجرا درآورد. تروتسکی، شخص اندریاس نین و تشکل او به نام "حزب اتحاد مارکسیستی کارگری" را به برنامه‌ریزی یک کودتا علیه جبهه واحد ضد فرانکو و تحت عنوان دروغین و چپ نمائی مبارزه علیه بورژوازی، تحریک کرد. کودتا، ناموفق ماند ولی باعث تضعیف نیروهای ضد فرانکو و بدبینی شدید بین آن‌ها گردید و پیشروی‌های بعدی نیروهای فرانکو و شکست انقلاب اسپانیا را سبب شد. در حالی که کمونیست‌ها می‌کوشیدند، انقلاب دموکراتیک و ضد فاشیستی را به سرانجام رسانند تا در زمان مناسب و پس از پیروزی انقلاب اول، انقلاب دوم یعنی سوسیالیستی را آغاز کنند - مشابه تقریباً آنچه که در روسیه بوقوع و پیروزی رسیده بود و با توجه به مقتضیات و ضرورت‌ها و خصوصیات کشوری -، تروتسکی و تروتسکیست‌ها که نیروئی قابل توجه نبودند، موعظه و کارشکنی را پیشه کرده بودند. در حالی که با یاری

کمینترن

«درمجموع ۵۹۰۰۰ نفر در
بریگردهای بین‌المللی شرکت داشتند که
بیشترین تعداد از کشورهای ایتالیا،
فرانسه و آلمان بودند.» (ویکی پدیا)،
ادامه دارد

با مبارزه ایدئولوژیک، جنبش کمونیستی
و کارگری ایران را از تروتسکیسم بزدانیم

آب، نان، آواز

آنچنان بر ما به نان و آب،
اینجا تنگ سالی شد
که کسی در فکر آوازی نخواهد بود
وقتی آوازی نباشد
شوق پروازی نخواهد بود...
شفیعی کدکنی



آب، نان، آواز!
ور فزون تر خواهی از آن
گاه که پرواز
ور فزون تر خواهی از آن شادی آغاز
ور فزون تر، باز هم خواهی...
بگویم، باز؟

شیوه تفکر یک خرده بورژوا: یک خرده بورژوای مارکسیست شده، سعی میکند تافته جدا بافته باشد، از نظر سیاسی همیشه قدری با دیگران زاویه داشته باشد تا بتواند خود را بنمایاند. برای این خرده بورژوا منافع پرولتاریا محلی از اعراب ندارد، آنچه او را به حرکت در می‌آورد، مرکز قضا یا بودن خودش است. خرده بورژوا عاشق میکرفن است. نشستن در کنار انسان‌های اسم و رسم دار و جا گرفتن در موقعیت‌هایی که بتواند به پول و پله‌ای خود را نزدیک کند، از اهداف همیشگی زندگی اوست.

پرولتاریای جهان متحد شوید

کارگران، زحمتکشان و آزادیخواهان مترقی متحد شوید!

در سمت پیوند با طبقه کارگر بکوشیم!

حزب کمونیست راستین ایران را به وجود آوریم!

تروتسکیسم را از صفوف خود طرد کنیم!

به پیش در سمت ایجاد شوراهای کارگران و تهیدستان!

پیروز باد دیکتاتوری پرولتاریا

پیروز باد دولت شورائی کارگران و تهیدستان